سال نخستين (شماره ۱) ـ طهران تیرماه ۱۳۰۴ ه. ش. (۱۹۲۵ م)

مجله سیاسي و ملي ماهانه

آینده

باقسمتهای تاریخی ادبی اجتماعی
اقتصادي وغیره

اشتراك سالیانه

طهران و ولایات ۳ تومان
آ ذربایجان ۲۵ قران
ممالك خارجه يك لیره انکلیسی
افغانستان (بقیمت ایران) ۳ تومان
معلمین و شاگردان مدارس درطهران وکلیه کسانی که
دارای دیپلم تحصیلات‌عالی یامتوسط هستند ۲ تومان

تك شماره فروخته نمیشود

اعلانات

سطری‌يك قران (برای‌مشترکین‌اعلانهای ۳سطری مجانی)

مقدمات آینده روشن

بقلم آقای تقي زاده

(نمایندهٔ محترم مجلس شورای ملی)

ـ چهار رکن وچهار اساس ـ

مؤسس و مدیر محترم مجلهٔ « آینده » بواسطهٔ حسن ظنی که باین ضعیف دارند از من تقاضا فرمودند که در شمارهٔ اول این مجله سطری چند بنگارم. اینجانب نظر باعتماد و اعتقادی که بپاکیزگي مسلك و خلوص نیت ایشان وروش مستقیم مجله دارم مطلوب ایشانرا اجابت و بتحریر سطور ذیل مبادرت کردم.

یقین است که‌در این حوزهٔ پرهیاهوی سیاست امروزی مقصود ایشان آن نبوده که من در ادبیات و تاریخ یا اصلاحات اجتماعی و نظیر آنها چیزی بنویسم و اگر هم مقصود ایشان این بوده باشد شکی ندارم که مطلوب اکثریت خوانندکان طهرانی غیر از اینست یعنی اغلب مردم روزنامه خوان این پایتخت مایلند يك مقالهٔ سیاسی بخوانند و عقایدسیاسي نویسنده را بسنجند حتی اگر خواسته باشید نوشتجات شما برغبت تمام خوانده شود باید عنوان مقاله و موضوع آنرا جریانات پارلمانی ، مبارزهٔ احزاب سیاسی ، سیاست کابینه ، ایران

و انگلستان ، ما و روسیه و نظیر آنها قرار بدهید. لهذا اینجانب نیز باوجود عدم میل بدخول در اینگونه مباحث فرعیه وجدال انگیز باز موضوعی را که اختیار نمودم سیاسی است ولی راجع باصول اساسی سیاست واحتیاجات عمدهٔ مملکت نه جزئیات مسائل جاریه

چون موضوع مجله چنانکه از اسم آن استنباط میشود توجه بآیندهٔ مملکت ایران و سعیٌ در جلب افکار ملت است بشرایط ضروریهٔ یك آیندهٔ روشن اینجانب نیزعنوان مقاله را همین موضوع قرار داده وسطری چند درباب مقدمات اساسی یك آیندهٔ ایمن و روشن برای ملت ایران و آنچه امروزه بنظر خیلی مهم و اساسی میآید تا اندازه ای که بفهم قاصر خود درك میکنم ذیلاً باختصار در صفحات مجلهٔ « آینده » ثبت میکنم.



بنظر اینجانب برای استقلال و ترقی و تمدن ایران چهار رکن عمده وشرط ناگزیر لازم است و پس از فراهم ساختن این ارکان اصلیه باید درچهار اساس مهم کار کرد. بیش از شرح و تفسیر این مطلب میخواهم یك مسئله مهم را توضیح کنم و هیچ‌شبهه‌ای در آن نگذارم و آن اینست که ما بیش از هر چیز دیگر تمدن و ترقی و آبادی ایران و تربیت مردم این ملك را طالبیم و ایرانیان تجدد دوست و ترقی طلب و اصلاحات خواه عظمت و قدرت ایران رابرای آن نمیخواهند که عشایر ایران تا مرکز هند و یا پترسبورك بچاپند و از بیم صولت شیران عجم مردم در قسطنطنیه خواب راحت نکنند یا آنکه دائره نفوذکلمهٔ عناصرقهقرائی ما وسعت گرفته تاژنو- ولاهه -هم برسدوآنجا ها را بحالت اردبیل بیاورندویا [redacted] را در اکناف فرنگ نیز رواج بدهیم یا اینکه تفلیس را تیول یك [redacted] نموده و مداخل حکومت لاهور را بیکی‌از« مستحقین بیکار »و نوکرهای در خانه رجوع نمائیم. نه ما ایران متمدن وآباد و باتربیت میخواهیم که در هیئت جامعه ملل عالم آبروئی داشته در ترقی و آبادی عالم و افزایش علم و معرفت بشربا آن

ملل همدستی نماید ورنه حب وطن تنها بمعنی لغوي قدیمی آن که اهل زنگبار وحبشه وکونگو نیز دارند با آنکه فی حد ذاته صفت ممدوح ودلیل نجابت اخلاقي است کافی برای مقصود وطن خواهان نیست. باید باندازهٔ وطن دوستی وحتی بیش از آن اندازه ترقی وتمدن دوستی داشته باشیم ونه تنها به تصاحب وتملك ابدی قبرستان خراب خود دلخوش باشیم بلکه برای گلستان ساختن آن ویرانه نیز بکوشیم.

☆☆☆

ارکان اربعه

چهار رکن عمدهٔ این استقلال وتمدن وترقی بعقیدهٔ اینجانب عبارتست از وحدت ملی، امنیت، اصلاح ادارات دولتی وبخصوص مالیه واصلاح اصول حکومت ملی ونمایندگي ملی،

در باب وحدت ملی ایران واهمیت آن شرح وتفصیل لازم نیست وتقریباً بدیهی است که وجود ایران بشکل یك دولت مهم ویك مملکت معتد به کاملاً بسته باتحاد عموم ملت ایران است فقط باید این حس هموطني ویگانگی را بهر وسیله تقویت وتأیید کرد.

امنیت عمومي وقدرت قاهر مرکزی دولت در اکناف مملکت ازدور ونزدیك وازریشه برانداختن ملوك الطوایف بزرگترین ومهم ترین قدمي است که این مملکت بسوی استقلال وتشکیل حقیقی دولت برمیدارد واین فقره شرط اساسي وحدت ملی نیز هست،

اصلاح ادارات دولتی مبنای هر اقدام وهر ترقي است واین اصلاحات باید ازمالیه شروع شود. فعلاً اصلاح حقیقی بدون کمك مستشاران خارجی غیر ممکن است وهرچه باتعصبات بی اساس ویا وطن پرستی مفرط قهقرائی در این کار اخلال وایجاد موانع ومشکلات شود ویا اقدام بجلب مستشاران برای بعضی ادارات دیگر بتأخیر بیفتد نهضت ابتدائی این مملکت بسوی ترقی بتأخیر افتاده است. خوشبختانه مالیه ما در کار اصلاح است و

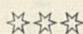
اگر آقایانیکه پس ازپنجسال خصومت بابلژیکی های گمرك وبست نشستن درشاه عبدالعظیم وقم برای برهم زدن اصلاحات آنها پس از ۲۲ سال مداومت آنهادرآن اداره ازاعمال آنها وحسن ادارهٔ گمرك تمجید میکنند کم‌حوصلگی نفرموده ازمستشاران مالیهٔ ما در دوسه سال نتیجه کامل اصلاح مالیه‌را نخواهند ومجال کار بآنها داده تقویت لازم بکنند پس‌ازشش هفتسال دیگر ادارهٔ مالیهٔ مانیز منظم میشود و زمینهٔ محکمی برای ترقیات دیگر پیدا میشود ولی‌مسلم است که برای سرعت اخذ نتیجه ترقی برای فلاحت وتجارت وفوائد عامه نیز باید مدیران متخصص ازخارجه جلب کرد

برای تقویت اصلاحات و تأیید امنیت عمومی و سرعت جریان اقدامات لازمه مجلس شورای ملی خوب و دانائی لازم است. (۱)....

....

....

....



چهار اساس

آنچه درفوق ذکر شد یعني وحدت ملی، امنیت عمومي، اصلاح ادارات توسط متخصصین خارجه واصلاح ترتیب نمایندگی ملي بعقیدهٔ اینجانب چهار رکن مهم و شرط عمدهٔ تمدن و ترقي واصلاح است. پس ازکم وبیش فراهم ساختن این شرایط عمده میتوان بترقیات واصلاحات

(۱) نظر باینکه مجله آینده میخواهد فعلا در مبحث انتخابات وارد نکردد، وباین واسطه در آغازنامه هم این مسئله خیلی مهم مسکوت کذاشته شده، عجالةً این‌قسمت مقاله آقای‌تقی‌زاده درج نمیشود وازنویسنده معظم امید عفو داریم. برای اینکه در مقاله هیچکونه تغییری رخ ندهد بجای قسمت حذف شده نقطه کذارده میشود [د. ا.]

مهمه دست زد . مقاصد عمدهٔ ملی را میتوان چهار فقره دانست که سعی در حصول آنها واجب ترین کار خیر خواهان این خاك است

اولا ترقیات اقتصادی و مخصوصاً ساختن راهها و اصلاح زراعت وآبیاري بترتیبات ممالك متمدنه فوق ترین کارها است هرچه ازفواید و موجبات راه سازی گفته شود توضیح واضح خواهد بود لکن اشاره بفوایداصلاح زراعت و آبیاری با وجود وضوح آن بیفایده بنظر نمیآید . مملکت ایران اگرچه فعلا در اغلب لوازم زندگی خاصه در مصنوعات بخارجه محتاج است و باید تا اندازه ای در داخله صنایع ماشیني را ترویج کرده وآنچه ممکن است از مصنوعات لازمه تهیه کنند لکن باید معلوم شود که این مملکت فعلاو بلکه تا صد سال دیگر مملکت فلاحتی خواهد بود و از محصولات خام خود کسب ثروت تواند کرد ، پنبه ، شکر ، ابریشم ، پشم ، چائی ، نیل ، کتیرا درخت جنکلی و بخصوص گندم اگر عمل آوردن آنها توسعه یابد منبع ثروت بزرگی برای ایران توانندشد لکن فقط محتاج بایجاد آب و بستن سدها واصلاح امر آبیاری و ترویج طریقهٔ زراعت علمی ودفع آفات بوسیلهٔ متخصصین است . ترقی ما در این زمینـــه و اهتمام ما در توسعهٔ آن بر خـلاف ترقیات صنعتی نه تنها موجب رقابت و اخلال دول خارجه نمیشود بلـکه ممکن است مورد تشویق آنهـا نیز واقع شود . بد بختانه در خیلی جا های ایران حتی آبهای موجود هدر رفته و حرام میشود و استفادهٔ زراعتی از آنها بعمل نمیآید برای انجام همهٔ این مقاصد استخدام چند نفر مستشـار فلاحتی واجب فوری است

ثانیاً اهتمام جدی بامر صحت عمومی ونشو و نمای بدنی وجلوگیری از آفات مضره مانند مالاریا و کوفت و سل و امراض اطفال و تریاك و آلکل و سعی بلیغ در کار ورزش های بدنی . اهمیت این کار نیز محتاج بتوضیح زیاد نیست لکن تأکید این فقره لازم است که این کار را هم قطعاً باید بدست متخصصین خارجه سپرد ورنه پول خزانه تلف میشود و فایـدهٔ

مطلوب حاصل نمیشود.

ثالثاً تعلیم عمومی ابتدائی ــ این فقره بنظر اینجانب مهمترین تمام مقاصد ملی و کلیهٔ امور اساسی مذکور در این مقاله است . ولی بدبختانه با کمال تأسف و تلهف قلبی باید گفت که توجهی که کم وبیش بامور مهمهٔ دیگر در افکار عامه موجود هست باین فقره که رکن اعظم و اساس اهم ترقی و استقلال و تمدن و قدرت مملکت و بلکه حیات ملی ما است موجود نیست و این کار مورد رغبت عمومي و التفات مردم نشده و هنوز کافی السابق آنرا از مستحبات و محسنات می پندارند . ممکن است بعضی از خوانندکان بعضی مذاکرات شفاهی و تظاهرات صوری را مأخذ قرار داده بگوید مطلب اینطور نیست و افکار عامه باهمیت این مسئله متوجه است . هیچ دلیلی قاطع تر از اوضاع فعلی معارف برای ردّ این نیك بیني بیجا لازم نیست ارائه شود . برای همه چیز پول هست مگر معارف . بودجهٔ معارف شرم انگیز است و قسمت بزرگ آن برای مدارس عالیه ومتوسطهٔ طهران صرف میشود و یا برای ادارات وزارتي یعنی « میز و صندلی » . برای معارف تمام ایران باستثنای طهران صد و هفتاد هزار تومان یعني کمتر ازیك صدم بودجهٔ مملکتی صرف میشود آنهم نه تنها برای مدارس بلکه صنایع مستظرفه و ادارات معارف ولایات ومفتشین و غیره نیز در آن جمله داخل است . هیچ چیزی عجیب تر ازفرق ظاهر و باطن توجه مردم ایران بمعارف نیست . در ظاهر بقدری از معارف و لزوم آن حرف زده میشود که تصور میرود تمام مردم مملکت بدرجهٔ حقیقی اهمیت این مسئله در ترقي و استقلال و ثروت وتمدن و قدرت مملکت پی برده‌اند ولی « باطنش قهرخدا عزوجل » است و ابداً چیزی که در پی آن نیستیم معارف یعنی تعلیم عمومی است وبس .

نصف تشکیلات و مخارج حالیه که میشود هم بلاشك برای پیدا کردن کار باشخاص و « نان خوردن » مردم است و فایده ای برای مقصود حقیقی ازاین کار ندارد

برای نویسندهٔ این سطور باعث نهایت تعجب و حیرت است که حتی جمع قلیل دانایان این مملکت هم کما ینبغی بحقیقت اهمیت این فقره متوجه نیستند و نمی توانم تصور بکنم که چگونه از این نکتهٔ اساسی غفلت دارند که پایهٔ استقلال آیندهٔ ایران جز بانتشار تعلیم ابتدائی در میان ملت و باسوادشدن عامهٔ مردم استوار نتواند شد قشون قوی، مالیهٔ منظم، ترقی اقتصادی و راه آهن امروز ممکن است بواسطهٔ اندکی آسودگی خارجی ایرانی پیدا شود و فردا بمجرد یك جنبش پنجهٔ آزار یا انگشت تحریك یك قوت خارجی درهم شکسته و چنان پاشیده شود که همه خواب بنظر آید و باز برگردیم بگرفتن مساعده های بیست و پنج هزارلیره ای متوالی در مقابل از دست دادن حقوق عمده و باالتماس اجازهٔ افزودن یك فوج بعدهٔ ژاندارم خودمان و دورهٔ زجر وشکنجهٔ هولناك وقبض روح تدریجی سالهای ۱۲۹۲ (هجری شمسی) تجدید شود چنانکه تاحال مکرر ترتیبات امید بخشی پیش آمده و بعد بهم خورده از زمان ورود هیئت نظامی ژنرال گاردان فرانسوی بایران در سنه ۱۸۰۷ مسیحی تا اخراج هولناك شوستر امریکائی از ایران بیش از ده مرتبه تشکیلات منظمی در این یاآن ادارهٔ مملکتی شروع شده وبعد بواسطهٔ حوادث داخلی یاخارجی پاشیده شد لکن چیزیکه برانداختن و نابود کردن آن بهیچ قوهٔ داخلی و خارجی ممکن نیست ملت باسواد وعالم است

مملکت آلمان قبل از جنك قریب شصت هزار کیلومتر راه آهن، قریب صدوسی هزار کیلومتر راه شوسه، یازده ملیون قشون حاضر و ردیف، ملیاردها پول، قریب پنج هزار کشتی تجارتی، ده هزارلوکوموتیف و هشتصد هزارواگون داشته در کشتی های جنگی درجهٔ دوم در دنیا داشت و مستعمرات زیادی را در آسیا و آفریقا و اقیانوسیه مالك بود عهدنامهٔ ورسای قدرت آلمان را درهم شکست و بواسطهٔ چند صد ماده و فصل تمام دشمنان آن مملکت متفقاً برای سلب قوای آن دولت هر تدبیر تصورپذیری را اندیشیده و در عهدنامه گنجانیدند، کشتی های جنگی و تجارتی او را از دستش

گرفتند پول و ثروت او را گرفتند، سیم های تحت‌البحری او را بامریکا گرفتند، پنج‌هزار لکوموتیف، صد وپنجاه هزار واگون، صد هزار ها توپ مسلسل و سنگین و ملیونها خروار ذخیرهٔ جنگی، مقدار بیحساب ماشینها وکارخانها، معدنهای ذغال سنگ تمام مستعمرات، چندین ایالت مهم از خاك او، هزاران اسب و گاو شیر ده و ماشینهای زراعتی وهزاران هزار چیز های دیگر را گرفتند، هزاران بند وقید بر دست وپای او نهادند که درآتیه حرکتی نکند و جنبشی نتواند بنماید. لکن چنانکه خود آلمانیها مکرر گفتند علم آلمان واندوختهٔ مغز ملت تنها چیزی درعالم بود که عهد نامهٔ ورسای آنرا نتوانست بگیرد و فقط بهمین جهت است که آلمان باز زنده است و زنده خواهد ماند وباز ملت قابل اعتنائی در میان ملل خواهد شد چرا که در تمام مملکت آلمان که‌قریب هفتاد ملیون‌نفوس داشت‌درسنه ۱۹۰۰ مسیحی فقط ۱۳۱ نفربیسواد بود و امروزقطعاً هیچ‌نیست قریب‌هفتاد هزار مدرسهٔ ابتدائی، قریب‌دویست هزار معلم و بیشتر از دو ملیون شاگرد وجود داشت، بهر نهصد نفر نفوس یك مدرسه‌ابتدائی بود وعلاوه‌براینهامقدار زیادی مدارس‌خصوصی موجوداست که در این حساب داخل نشده و بلاشك اگر این سرمایهٔ علمی نبود بعد از عهد نامهٔ ورسای آلمان بپایهٔ مملکت بنگاله یادکن نازل میشد.

ملت ایران اگر معتقد است که حالیه فرصتی تاریخی جزئی‌وموقتی و گذرنده برای ایران پیش آمده و اگر ایمان آورده اند که نجات قطعی ایران فقط بواسطهٔ تعلیم عمومی میسر تواند شد باید پیش از هرکارملی و مملکتی باین مقصود اهم کوشیده و اقلا یك عشر عایدات دولت را صرف تعلیم ابتدائی ملت نمایند، مجلس مالیات مخصوصی که عایدات آن مخصوص صرف در تعلیم ابتدائی عمومی باشد وضع نماید ودولت عایدات مخصوص بمعارف را صرف میز و صندلی نماید بلکه به بسیط ترین طریقی خواندن و نوشتن رابمردم ولایات یادبدهد و قبل از هر چیز دار المعلمین ها بنا کنند و برای تنظیم وزارت علوم و گذاشتن شالودهٔ صحیحی برای کار

اداری آن وزارتخانه یك مستشار خارجی استخدام کنند

اساس چهارم ترقی نهضت ملت آست بسوی تمدن و ترقی وتجدد وآزادی ـ این باب فصول متعدددارد ومیدان وسیعی‌است واول قدم آن جنك است برضد تعصبات جاهلانه که سد آهنینی در جلو ترقی ملت ماشده و زنجیری بدست وپا وبند بند عقل بشری وفطری زده است . شکستن طلسم تعصب‌قهقرائی پیشروان رشید وبااخلاق لایقی لازم دارد و این اشخاص را بتدریج مدارس ما تهیه خواهد کرد

سید حسن تقی زاده



بعد از اظهار تشکراز دانشمند معظم استدعا داریم که نظریات مبسوط خود را در هر یك از موضوعهای هشت کانه فوق و راه های عملی که برای رسیدن باین مقاصد بنظرشان میرسد برای آکاهی عامه بنکارند . بنظر ایشان با کدام وسائل عملی میتوان وحدت ملی ایران را حفظ و تکمیل نمود؟ امنیتی را که خوشبختانه امروز داریم جزبتقویت حکومت مرکزی و خلع سلاح ایلات و عشایر با کدام تدابیر عملی دیگر میتوان استوار ساخت؟ اصلاح ادارات دولتی را که اشاره فرموده اند چگونه میتوان هرچه سریعتر ، اساسی تر و با دوام تر انجام داد؟ آیا باید بهمان استخدام مستشاران خارجی قناعت کرد یا باید در عین‌حال تدابیر دیگری هم اندیشید؟ تعلیم ابتدائی را که کرور ها خرج دارد با کدام‌چشمه عایدی کافی میتوان عمومی نمود؟ آیا بایدبهمان‌آوردن‌مستشار خارجی برای وزارت معارف اکتفا کرد یا باید فکر های دیگری هم در این زمینه نمود؟ (د . ا .)

پند زمانه

(رودکی بخارائی)

زمانه پندی آزاده وار داد مرا   زمانه را چو نکو بنگری همه پند است
بروز نیك کسان گفت غم مخور زنهار   بسا کسا که بروز تو آرزومند است



راه آهن

اشعار ذیل را از یك قصیدهٔ غرائی که آقای بدیع الزمان خراسانی در توصیف راه آهن بمطلع ذیل ساخته اند انتخاب و نقل مینمائیم:

(چو برزد مهر تابان سرزخاور) (بیامد آن نگار ماه منظر)

گوینده این اشعار که پیرو شیوه «ترکستانی» میباشند از فصیحترین شعرای معاصر هستند.

....

بدیدم دو خط از آهن کشیده — زدوسو راست چون خطهای مسطر
کشیده بر زمین خطی زآهن — چو خط کهکشان بر چرخ اخضر
ویا چونان که دو خط موازی — زسبزه خیزد از دوسوی فرغر (۱)
وزآنسو باد پائی ایستاده — بسان کشتی افکنده لنگر
برش چون پر بوقلمون ملون — تنش چون بال طاوسان مصور
تو گفتی تنش خود ارتنگ مانی است (۲) — که هر فرشیمش را رنگی است دیگر (۳)
به پیشا پیش آن توسن بدیدم — بر آورده تنوری بس تناور
که هردم بر شدی زو تیره دودی — بروشن جایگاه مهر انور
چنان چون خیزد از آذرفشان کوه — بخار تیره چون بفشاند آذر
بزر آلوده کرده آهنین روی — زاخگر آکنیده سینه و سر (٤)
شنیدستم که نیرو گیرد از آب — رونده جانور در بحر و در بر

[۱] جوی [۲] کتاب مانی معروف [۳] جزء [٤] انباشته

به نشنیدم بجز او باد پائی — که او را زندگی خیزد زاخگر
توانائیش افزونی پذیرد — چو اخگر اندرو ریزی فزونتر
تو پنداری چو گردد جنب جنبان — که در جنبش بود سد سکندر
همی خیزدش آوا از مفاصل — چو در ناورد چاکاچاک خنجر
بود مانند جرّه بازپرّان (۵) — بپرد باز اگر بي بال و بی پر
زآهن پایها دیدمش بر تن — بسان بر شده چرخ مدور
نه در جنبش بود گیتیش همتا — نه در گردش بود گردونش همسر
بود بر جای چون روز نخستین — نه فربی گردد ونه نیز لاغر
بزیر او شود سائیده ستخوان — اگر پیلیش آید در برابر
دهانها دیدمش بگشاده چون غار — ویا چون بر گشاده کام اژدر
بدانسان جسم اندر کام او من — که یونس شد بکام ماهی اندر
بغرید و فرو جنبید از جای — چنان چون صید دیده ضیغم نر
چو لختی در نوشتی از بیابان — بر آوردی خروش از دل چو تندر
خروشی کوه سنب و باره انداز — غریوی شارسان کوب وزمین در (۶)
بر آوردی دمی ماننده قیر — وزاندم ساختي هامون مقیر
دمان آن باد پاي كوه كردار — بسان صرصر اندر کوه وگردر (۷)
بسان آذرخش اندر گذربود (۸) — به پیش چشم من الله اکبر!
مسخر شد سلیمان را اگر باد — مرا آنروز آذر شد مسخر
زهنگام سواری نیم ساعت — رفته در نوشت آنراه بیمر
گران کرده شکم ناگه سبک ساخت — چو اندر زادن فرزند مادر
کجا مادر بیک نوبت بزاید — پسر از صد بسی افزون و دختر
کنون در مغرب آهن کار فرماست — نه اسب ادهم و نی اسب اشقر
بهم پیوسته دارد آهنین راه — زمین باختر تا مرز خاور
سفر گیرند بر افراز آهن — نه چون ما بر فراز اسب و استر

---

[۵] قوی [۶] مخفف شارستان بمعنی حصار [۷] زمین پشته پشته [۸] برق

زبان فارسی در ترکستان

بقلم آقای محمود عرفان

ــ ۱ ــ

شکی نیست که یکی ازوسائل عمدهٔ سنجیدن اهمیت واعتبار تمدن هر ملتی درجهٔ وسعت ونفوذ زبان اوست . مثلاً وقتي درجغرافيا میخوانیم که صد و پنجاه ملیون نفوس بزبان انگلیسی تکلم میکنند میتوانیم تمدن قوم آنگلو ساکسون را تمدني بزرك وبااعتبار بدانيم ، یازمانیکه می بینیم کتاب لغت فرانسه ازسیصد و ده هزار لغت تشکیل یافته است تمدن فرانسه‌را یکی از تمدنهای پرمایه و درخشان دنیای کنوني بشماریم ولی درمقابل اینگونه قدرت و جهانگیري زبان و در برابر مجاهدات و فداکاریهائی که امروز تمام ملل دنیا برای نشر وتوسعهٔ لسان خود مینمایند اگرنظری بزبان فارسی کنیم می بینیم بدبختانه ازطرفی بواسطهٔ استعمال لغات بیگانه دائره لغات فارسی روزبروز کوچکتر میشود وازسوی دیگر ممالکی که در قلمرو حکومت اینزبان بوده اند رفته رفته از زیر نفوذ آن بیرون میروند .

یکی از ممالك مجاور ایران که در ادوار قدیم نه تنها یك قسمت از خاك ایران بوده بلکه سرچشمهٔ تمدن نژاد ایرانی میباشد ناحیه ایست که تاقبل ازجنك عمومی بترکستان روس معروف بود . میتوان گفت این قطعه خاك از همان وقتیکه تاریخ ایران شروع میشود تایکصد سال قبل در قلمرو زبان ایرانی میزیسته ولي امروز بقدری دائره استعمال زبان فارسی در آنجا کوچك ومحدود شده است که بانهایت اسف ناچاریم از هر گوشه ای اطلاعی کسب کنیم تابتوانیم بفهمیم اولا حالت کنوني زبان فارسی که تاصد وسی سال

قبل حتی سجع مهر حکمرانان مهاجم آن شعر فارسی بوده است چیست (۱) ثانیاً آیا میتوان از انحطاط روز افزون زبان فارسی در آنجا جلوگیری نمود یانه. برای درك این مقصود وپیدا کردن راه چاره لازم است تاریخ زبان فارسی را در آن مملکت ذکر نموده و آنرا بدو قسمت کنیم :- اول : زبان فارسی در ترکستان قدیم ، دوم : زبان فارسی در ترکستان امروز.

☆☆☆

۱ — زبان فارسی در ترکستان قدیم

در ایام قدیم که نژاد آریا از مسکن اصلی خود بسایر نواحی و قطعات دنیا مهاجرت کرد گروهی در بلخ ماوا گزیده تدریجاً بسمت فلات ایران سرازیر گردیدند وتمدن ایرانرا بنا نهادند. در حقیقت تمدن باستانی ما از ناحیهٔ شروع شد که بعدها آنرا ترکستان خوانده اند. در زمان سلطنت پادشاهان هخامنشی اگر چه مرکز سلطنت بجاهای دیگر منتقل شد ولی این ناحیه باز اهمیت خود را از کف نداد بطوریکه اواخر دوره هخامنشی بسه قسمت عمده تقسیم میگردید : اول قسمت باکتریان (اطراف بلخ و شمال خراسان) دوم سغدیان (اطراف سمرقند). سوم مارژیان (اطراف مرو). مهم تر از همه قسمت باکتریان بود که شهر معتبرش باکتریاباختر از بلاد مهم آسیای مرکزی بشمار میآمد. شهر بلخ که بجای باختر بود نزد ایرانیان زردشتی مقام و اهمیت بزرگی داشت و آتشکده معروف نوبهار در این شهر بوده است (۲)

---

(۱) در «تاریخ ممالك آسیای مرکزی» تالیف میرزا عبدالکریم خوقندی مینویسد ، سجع مهر میر حیدر پادشاه که در ۱۲۰۴ سلطنت بخارا را داشته این شعر است :-

نسل چنگیز آل پیغمبر عزیز مصر جاه　　وارث معصوم غازی میر حیدر پادشاه

(۲) دقیقی در جلد سوم شهنامه فردوسی راجع باحوال گشتاسب گوید :-

ببلخ گزین شد بدان نوبهار　　که یزدان پرستان آنروزکار
مرآن خانهرا داشتندی چنان　　که مرمکه را تازیان اینزمان

بعد از حمله عرب باز ترکستان در تاریخ ایران ومرکز تمدن بودن ایران مخصوصاً از حیث زبان ایرانی اهمیت خود را کاملا نگاهداشته است و تقسیماتش از اینقرار گردید :

۱ ــ خراسان که بعلاوه خراسان امروزی قسمت شمالی افغانستان و جنوب غربی ترکستان را تا رود جیحون در بر داشته و بچندین قسمت تقسیم میشده است . چهار شهر آن بلخ ، نشابور ، هرات ومروبطوریکه جغرافیون اسلام نوشته اند در ردیف بلاد درجه اول دنیا بوده است .

۲ ــ ماوراء النهر که قسمت شمال وآنطرف جیحون بود وشهر بخارا ، سمرقند ، کش ، فرغانه ، سغد وخجند را متضمن بوده است . ماوراء النهر در خرمی وحاصلخیزی بقدری اهمیت داشته که مسلمانان قرون اولیه هجری آنرا یکی از جنات اربعهٔ دنیا شمرده اند.

۳ ــ خوارزم که قسمت میان ارال وجیحون و بحر خزر را شامل بوده وجنوبش بخراسان محدود میگردید ، شهر هاي معتبرش خوارزم ، هزار اسب و خیوه بوده است .

در دوره هاي اسلامی اهمیت ترکستان در تاریخ ایران بقدریست که بلاد مختلفهٔ آن مرکزچندسلسله از سلاطین وامراء ایرانست وهرکدام چند گاهی سرا پردهٔ شوکت و بارگاه سلطنت ایرانی گردیده است ، باینمعنی که چون بلاد ترکستان با دمشق و بغداد که مرکز خلفای اسلام بود بعد مسافت داشت ایرانیانی که از حکومت عرب ناراضی بودند در این بلاد دور دست گرد آمده و رفته رفته داراي استقلال شده اند ، این ناراضی ها چون همه مردمانی حساس و صاحب ذوق بودند و آتش دوستی ایران در قلب آنها زبانه میکشید زنده ساختن زبان فارسی و آداب و رسوم ایرانی را پایه استقلال مملکت خود دانستند و بسوی مقصود خود شتافته از هیچگونه فدا کاری دریغ ننمودند. عاقبت در نتیجهٔ همت آنها زبان فارسی رونق گرفت شعراي بزرك مانند رودکی که حقاً پدر ادبیات ایران خوانده میشود و دقیقی که

شاعر و حکیم ومورخ ایراني است در آنجا ظهور کردند وشعر فارسی را بقدری توسعه و ترّقی دادند که محیط ادبي ایران و اوضاع پیشرفت زبان قابل ظهور فردوسی و سایر شعرای در بار سلطان محمود غزنوی گردید و یادکار گرانبهائي مثل شهنامه از ادبیات عصر غزنوی ها (که فردوسی بسیار رنج برده تا منظومهٔ نفیس خود را بسبك یك قرن قبل از خود بسراید) برای ما باقی ماند. بهمین مناسبت که مقر دقیقی ورودکی و شعراء قبل از آنها ترکستان قدیم است اولین طبقه شعراي ایران «شعرای ترکستان» خوانده‌میشوندو اشعاریکه بسبك آنهاسروده میشود «سبك ترکستانی» میگویند. هیچکس بقدر شعرای ترکستان بگردن زبان فارسی منت ندارد زیرا این شعرا باندازه ای در احیاء زبان وادبیات فارسی بذل جهد نمودند که زبان فارسی درمقابل زبان رسمی عرب توانست رقابت و همسري نماید. ایرانیاني که در قرن دوم و سوم هجری در بلاد ترکستان مشغول کار بودند بقدری کارخود را با مهارت انجام دادند که ایرانی را پس از دوقرن و نیم که زبان و تمام عادات و رسومش پایمال گردیده بود دارای استقلال و زبان نمودند و ادبیات درخشان و قابل افتخاری برای او درست کردند. بلاد ترکستان‌نه تنها دراساس استقلال‌واحیاي‌ادبیات ما با اهمیت باید شمرده شود بلکه ازمشاهیر حکماوعلما و عرفای فارسی زبان مانند ابو علي بن سینا وابوریحان بیرونی وملاجلال الدین رومي عدهٔ کثیری بآن بلاد منسوبند.

زبان فارسی در ترکستان تاقبل ازحملهٔ قوم وحشی مغول رواج‌کامل داشت ولی قساوت آن عنصر خونخوار کاری کرد که آن حکماء و علما و آن ترقی و اعتبار زبان فارسی در آن نواحی همه پایمال گردیدند و درمیان‌ممالکی که دچارحمله‌و هجوم مغول گردید هیچکدام بقدر آن بلاد معمور وآباد مورد خشم و خشونت آن قوم واقع نشد. در بعضی شهر ها حتی یکنفر انسان و دربعضی دیگر حتی یك ذیروح باقي نماند بعدها که سلالهٔ چنگیز در ترکستان

حکومت کردند سکنهٔ ترکستان با طوائف مختلفه مغول و ترك اختلاط نموده تدریجاً از اهمیت وعدهٔ ایرانیان کاسته شد وزبان فارسی مغلوب زبان تورانی گردید اما باز کتابهای فارسی و ادبیات زبان فردوسی و سعدی تا زمان نادرشاه در آنجا رواج داشت حتی ابوالفیض خان امیر بخارا که بدون جنگ تسلیم قهرمان افشار گردید از جملهٔ هدایائی که نزد نادر فرستاد چند جلد کتاب خطی فارسی بود ولی از آن پس رفته رفته کار زبان فارسی بجائی رسید که امروز در مدارس ترکستان ودر جائیکه آرامگاه طبقهٔ اول شعرای ایران بوده ورودکی اشعار فزون از شمارهٔ خود را بزبان فارسی بی تکلف سروده است تاجیکها که ایرانیان قدیم ترکستان اند و هنوز بزبان فارسی سخن میرانند مجبورند دروس خود را بزبان تورانی (ازبکی) فرا گیرند .

(در شمارهٔ آینده :ــ زبان فارسی در ترکستان امروز)

شکایت و مفاخرت شاعر

(عبد الواسع جبلی غرجستانی)

منسوخ شد مروت و معدوم شد وفا	وزهردو نام ماند چو سیمرغ و کیمیا

گرمن نکو شمی بتواضع نه بینمی	ازهرخسی مذلت و از هرکسی عنا

بااینهمه که کبر نکوهیده عادتیست	ازاده را همی ز تواضع رسد بلا

امد نصیب من زهمه مردمان دوچیز	ازدشمنان خصومت وازدوستان ریا

هرگزندیده ونشنیده است کس زمن	کردار ناستوده و گفتار ناروا

درپای جاهلان نپراکنده ام گهر	وزدست ناکسان نپذیرفته ام عطا

این فخر بس مرا که ندیده است هیچ کس	در نثر من مذمت و در نظم من هجا

وانراکه او بصحبت من سردرآورد	جویم بدل محبت و گویم بجان ثنا

اهل هری مرا نشناسند بر یقین	تا رحلتی نباشد زین منزل فنا

مقدار آفتاب ندانند مردمان	تا نور او نگردد از چشمها جدا

اشتراك حواس

بقلم آقای دشتی

شمارهٔ ٥ سال ٦٦ مجلهٔ علمی « المقتطف » محتوی مقاله شیرینی در تحت عنوان « اشتراك المشاعر » بود که ترجمهٔ آنرا بانضمام نظریه خود تقدیم میثمایم :

«انسان باسامعه میشنود با باصره میبیند باشامه استشمام میکند باذائقه میچشد ، ولی بعضی اشخاص هستند که وقتی صدای مخصوصی میشنوند رنك مخصوصی را هم میبینند و هر وقت هم آن صدارا شنیدند آن رنك را هم میبینند بعضی اشخاص دیگر نیز هستند که بالعکس هر وقت رنکی را میبینند صدای مخصوصیرا میشنوند ولی اشخاصیکه ازشنیدن صدا رنکیرا میبینند خیلی بیشتر ازاین دسته هستند.

«دکتر ارك بوندر درمجله (دسکفری) مینویسد سامعه وشامه ، یاسامعه و ذائقه ، یاسامعه ولامسه ، بایکریکر مشترك وممزوج میشوند ونقل میکنند اززنی که هروقت شیر میخورد رنك زرد میدید وهر وقت خوراك شیرینی میخورد رنك آبی میدید وهرچیزیرا که چندان دوست نمیداشت میخورد رنك قهوه‌ای را میدید ـ

و اگر چیزی میخورد که از طعم آن بدش میآمد رنك سبز پیش چشمش مجسم میشد . مردی بمن اطلاع داد که زرنیخ را بارنك بنفش میبیند واز طعم شراب سیب رنك سبز میبیند و وقتی من در گفته او اظهار شك و تردید کردم مثل اینکه در یك مسئله مسلم و بدیهی شك کرده ام خشمکین شد . مادر همین مرد معتقد بود که رنك سبز ورنك سرخ دارای طعم هستند : رنك سبز بی‌مزه ورنك سرخ خیلی بد مزه است . برادر همین مرد معتقد بود رنکها صدا دارند . (لوهمان) مردیرا ذکر میکند که هر وقت رائحه کیسوی زنی‌را استشمام میکرد رنك آبی میدید وشخص دیکری را ذکر میکند که هروقت لیمو میخورد رنك زرد میدیده (هوومان) شامه وسامعه اش مشترك میشدند : هروت قرنفل سرخ سیر را استشمام میکرد

صدای بوق بزرکی را ازدور میشنید . خانم خیلی متین وعاقلی بمن میکفت که هریك ازنغمات . موسیقی را که میشنود بوی مخصوصی را نیز استشمام میکند مثلا از شنیدن مقدمه اوپرای (لونکرین) بوی کل سرخ واز یکی از نغمات رقصی موسیقی (بتهوون) بوی سبب و از استماع یك تکه موسیقی [واردی] بوی قرنفل استشمام میکند واو موسیقی را بیشتر از روائح آن تقدیر میکند اما شواهد اشتراك سامعه وذائقه خیلی کم است ومن فقط یك مثال از آن در خاطر دارم و آن اینست که مردی میکفت «صدای شر شر آب مزه خوراك را در دهانم فاسد میکند» . مشهور است که اشخاص پرخور از صدای موسیقی در حین خوردن بدشان میآید ویکی از این اشخاص میکفت موسیقی ذائقه او را تخدیر کرده نمیکذارد از طعم خوراك لذت ببرد . از جمله امثله ای که درباب اشتراك حواس (لوهمان) ذکر کرده است شخصی است‌که هروقت نوك سوزن ببدنش میزدند رنك سرخ میدید . بعضی اشخاص بیش از دو حواس آنها مشترك میشود : یکی از دوستانم بمن اطلاع داد که هروقت قطعه مخصوصی از بتهوون میشنود مثل اینست‌که او را با یکدسته کرك میزنند ودر برابرش نیز رنك زرد طلائی مجسم میشود و خیلی خوشش میآید ولی از شنیدن سایر قطعات موسیقی این احساس دراو تولید نمیشود . خانمی‌را میشناسم که درحین ترنم موسیقی نقاشی میکند ومیکوید صدای موسیقی درانتخاب واختیار الوان باو کمك میکند .»

***

این بودعین مطالبی که در مجله مزبورنقل از (دکترارك بوندر) نکارش یافته بود ولی دیگر تعلیلی برای آن ذکر نکرده بودند ومثل این بود که مطلب را واقع و نهایت امر اینکه آنرا از غرائب و نوادر مانند مولود هائی که مثلاً با چهار دست‌پا توامی که با یك معده و یك شکم بدنیا میآیند محسوب داشته بودند درصورتیکه اشتراك حواس باین طرزی که نقل کرده بودند و از لحاظ شما فوقاً گذشت غیر قابل تصویر و از ممتنعات است برای توضیح یکی ازموضوعهای مذکور را شاهد قرار میدهیم : « خانم‌محترمی هر وقت مقدمه اوپرای لونکرین را میشنید بوی گل بشامه اش میرسید »

صدا عبارت از اهتزاز هواست . عمل استشمام رائحه وقتی صورت میگیرد که جسم معطری موجود باشد و ذراتی از آن بشکل بخار بلند شده باعصاب حساسي که در سطح دروني منخرين مفروش است برسد آنوقت انسان آن رائحه معطر را احساس ولي در شنیدن مقدمه اوپرای لونکرین که غیر از اهتزاز اصوات با آهنك و ترکیب مخصوص چیزی نیست ابداً جسم معطر و گل سرخی موجود نیست و امواج موسیقی ابداً قابلیت تبدل به بخاری که از گل سرخ متصاعد میشود ندارد . یا آن شخصی که « از آشامیدن شراب سیب و احساس طعم آن رنك سبز میدید » نیز غیر قابل تصویر است زیرا عمل رؤیت وقتی صورت میگیرد که نور از جسمی بشبکات قرینه چشم تافته و از آنجا باعصاب چشم سرایت کند وقتی جسم سبزي موجود نباشد تانوری از آن برچشم بتابد بالطبیعه انسان چیز سبزی نمی بیند هرقدر هم شراب سیب میل فرماید صحیح است بعضی ادویه هست که خوردن آنها مستلزم این است که بعضی از مرئیات را طوردیگرمشاهده کنندولی این عمل بعدازاینکه دوا خورده شد و بخون وارد گردیدو اثرات خود را در اعصاب و الیاف بدن وضمناً درچشم هم نمود آنوقت انسان مرئیات راطوردیگرمي بیندمثل اینکه عینك رنگی مخصوص زده باشدچنانکه در خوردن «سانتونین» و «کله مل» اتفاق میافتد اما از احساس طعم چیزی مشاهده رنك مخصوصی که در خارج وجود ندارد ممتنع است بهمین شکل ممکن است در تمام شواهد و امثله ای که فوقاً ذکر شد بحث نمود و بکلی امکان وقوع آنهارا رد نمود .

اشتراك حواس فقط بیگ شکل دیگر قابل تعقل است و بخاطر دارم وقتي در آن خصوص هم مباحث شیرین و مفصلی دیدم وآن اینست که اثر اعصاب چشم مثلاً باعصاب زانو منتقل شود یعنی از انعکاس نور مرئیات بزانو شخص به بیندویا قوهٔ ذائقه بلامسه منتقل گردد اما از خوردن چیزی انسان صدائی را که ابداً وجود خارجی ندارد بشنود یا از شنیدن صدائی رنگ مخصوصی که ابدا موجود نیست در برابر چشم مجسم شود غیر قابل

تصویر است ، امکان این قبیل اتفاقات از لحاظ نوامیس طبیعی غیر قابل تصویر است ولی از راه نوامیس روحیه بنظر قاصر بنده تعلیل از اتفاقات مذکورهٔ فوق کاملاً ممکن .و مخصوصاً در این موارد حافظه و ذاکره خیلی دخیل هستند حافظه وذاکره اسرار حیرت انگیزی دارد ودر حیات انسان بیش از سایر قوی مؤثر و عامل است و یك قسمت مهمی از خوشیها و لذائذ یا الام و مشقت روحی انسان مربوط است بحافظه و ذاکره بدون اینکه خود انسان متوجه و ملتفت باشد. موقع بعضی از امکنه در روح شما یك اثر فرح بخش یا محزون ایجاد میکنند بدون جهت از بعضی قیافه ها خوشتان میآید واز بعضی نفرت میکنید ، بی سبب از مشاهده بعضی صورتها محزون میشوید از مشاهده بعضی مسرور از مشاهدهٔ بعضی دیگر مشمئزیااز شنیدن بعضی صدا ها بعضي مناظر یا جاها در نظرتان مجسم میشود بعقده من تمام اینها منسوب بحافظه و ذاکره واساس این احساسات بی سبب خاطرات ایام طفولیت است که اینك بکلی فراموش شده است ولي زمینه عواطف وتمایلات شما را تشکیل میدهد .

بعقیدهٔ من علت عمده اختلاف سلیقه وذوق در پسندیدن جمال بعد از عوامل وراثت حافظه وذاکره است یعنی انسی است که شخص از ایام طفولیت بقیافه های مختلف گرفته است و این انس یاتنفری که بقیافه های رؤف ویاقسي نسبت بخود اززمان طفولیت گرفته است اساس سلیقه و ذوق اومیشود درسن رشد بدون اینکه در آن حال متوجه و ملتفت کیفیت تاثیر قوه حافظه خود باشد .

مسئله ای را که دکتر (ارك بوندر) ذکر میکند بعقیده من ازقبیل خطای درحس است که قوه حافظه بدون اینکه حتی خود شخص هم آنرا حس کندزمینه ازاتهیه میکند:آن خانمی که هر وقتمقدمه اوپراي (لونکرین) میشنید بوی گل سرخ بشامه اش میرسید قطعاً برای اولین دفعه ای که این مقدمه را شنیده بود حقیقة بوی گل سرخ شنیده است البته نمیشود بطور

مطلق گفت که هر وقت دوشئی متقارناً در شخص مؤثر شدند همیشه پیدایش یکی از آنها مستلزم تذکر یا پیدایش ثانی خواهد بود. بلکه تحقق آن شرائطی دارد که از جمله مزاج شخص است یعنی باید آن شخصی که اینگونه حالات در او ظاهر میشود عصبی المزاج شدید التاثر وحالت انفعالیه او خیلی قوی باشد ثانیاً درحالت واطواری واقع باشد که شدیداً متأثر شود وعامل خارجی قویاً در روح او نافذ گردد یااینکه تأثیر عامل در زمان طفولیت اتفاق افتد که کاملاً مرکوز ذهن شود ویا اینکه بوسیله تکرار اثرآن در نفس انسان نقش ببندد. مثال: خانمی که ازشنیدن اوپرای لونکرین بوی گل سرخ استشمام می کند باید ذاتاً سریع التأثر و شدید الانفعال باشد علاوه براین بمنتها درجه از شنیدن آهنك مزبور متأثر و متلذذ شده باشد و در حین شنیدن نغمه مذکور عطر گل سرخ را از کسی که طرف توجه روح او بوده است استشمام کرده باشد و خلاصه در شور ایام جوانی که پر از عشق و هیجان است و در محفلی که طبعاً خیلی طرف علاقه و توجه روح او بوده است این قضیه شنیدن مقدمه اوپرا واستشمام رائحهٔ گل سرخ متقارناً اتفاق افتاده است لذا هر وقت مقدمه اوپراي مذکور را می شنیده است خیال میکرده است بوی گل سرخ را میشنود. ممکن است ایراد کنید که پس هر وقت هم بوی گل سرخ را بشنود بایدخیال کند مقدمه اوپرای لونکرین را میشنود خیر این لازم نیست هر کدام از این دو اثر بدواً توجه مستقیم بروح داشته است اثر دیگر را بدنبال خود خواهد آورد.

از همین نمونه یك مثالی ذکر کنیم: من از بوی گشنیز بدم میآید فقط برای اینکه اولین دفعه ای که رائحه این سبزی را در سن تمیز استشمام کردم در شوربای بد طعم ایام ناخوشی بود.

انسان بعضی اوقات از بعضی عطرهائی که سابقاً چندان طرف توجه او نبوده است خوشش میاید فقط برای اینکه مکرراً انرا از کسی که دوست داشته است استشمام نموده است بعدها هر وقت آن عطر را استشمام میکند

حالت فرح و انبساط و خوشی مخصوصی که شاید شبیه به جذبه عشق و رضایت روح و آرامش قلب باشد باو دست میدهد که اگر قوه تجزیه و تحلیل عواطف خود و بر گشتن بگذشته دور را داشته باشد میتواند کاملا بفهمد که حالت فعلی او کاملا منطبق باحالتی است که سابقاً در آن حالت عطر مزبور را استشمام کرده است همچنین است کلمات و جملات و تعبیرات : برای اولین دفعه کلمه یا جمله یا تعبیر مخصوصی را که میشنوید تمام آن عواطف و احساساتی که نسبت بگوینده آن دارید در همان کلمه و جمله و تعبیر مندمج شده و بدون التفات بعلت و بدون توجه بمبداء و پیدایش این احساس از کلمه یا جمله یا تعبیر خوشتان میآید یا متنفرید . خلاصه اینکه بنظر قاصر من تعلیل این گونه حوادث بیشتر مربوط بنوامیس روحیه است تا بعلل فیزیکی و از راه مباحث روحیه خیلی سهل و چیز عجیبی هم نیست چنانکه بنده تصور میکنم تمام شواهد وامثله ای که دکتر (ارك بوندر) ذکر کرده است همه از این قبیل میباشد

ع . دشتی

شعر عاشقانه

وحشی بافقی

بمجنون گفت روزی عیبجوئی — که پیدا کن به از لیلی نکوئی
که لیلی گرچه درچشم تو حوریست — بهر عضوی ز عضو او قصوریست
ز حرف عیبجو مجنون بر آشفت — در آن آشفتگی خندان شد و گفت
تو کی دانی که لیلی چون نکویست — کز آن چشمت همی بر زلف و رویست
تو مو بینی و مجنون پیچش مو — تو ابرو او اشارت های ابرو
تو قد بینی و مجنون جلوه ناز — تو چشم و او نگاه ناوك انداز
تولب می بینی و دندان که چونست — دل مجنون ز شکر خنده خونست
اگر بر دیده مجنون نشینی — بجز لیلی دگر چیزی نبینی

عربها در خوزستان

بقلم آقای سید احمد آقا تبریزی

ـ ۱ ـ

عربهاکی بخوزستان در آمده اند ؟

بسی آشکار است که عربها که اکنون در خوزستان نشیمن دارند و ازقرن نهم هجرت باینطرف در تاریخ وحوادث آن سرزمین دخالت عمده داشته اند از بومیان باستان خوزستان نیستند و از عراق و جزیرة العرب بدانجا درآمده اند . ولي از ابتدای ورود آنمردم بخوزستان که درچه تاریخی ودر عهد کدام پادشاهی بوده اطلاع درستی در دست نداریم . انچه از کنجکاوی وجستجو بدست می آید اینست که اولین طایفه عرب درقرنهای اولی تاریخ میلاد (درقرنهای اول ودوم وسیم) ودرعهداشکانیان بخوزستان آمده اند ، زیرا ما از یکطرف در قشون کشی اسکندر یونانی برایران و عبور او از خوزستان درقرن چهارم قبل از میلاد نامی از نژاد عرب درخوزستان نشنیده ونشانی از ایشان نمی یابیم ، و در سیصد سال بعد هم که استرابو (۱) جغرافی نگار دانشمند یونانی کتاب خودرا در جغرافی نوشته و ازخوزستان و مردم گوناگون آنجا ـ چه در دشت ها وچه در کوهستانها ـ سخن درازرانده وآنها را طایفه بطایفه نام می برد از مردم عرب اسمی بمیان نمی آورد ، واین خود دلیلی است براینکه درآنزمانها هنوز طائفه ازعرب در خوزستان سکنی نداشته است . ازطرف دیگر بعضی ازتاریخ نگاران اسلام درضمن سخن راندن ازکارها وجنگهای اردشیر بابکان ـ که درقرن سیم پس ازمیلاد به کشورستانی برخاسته وسلسلهٔ ساسانی را بنیاد گذاشت ـ چنین مي نویسند که چون این پادشاه بجنك اردوان آخرین پادشاه

---

(۱) Strabo

اشکانی می شتافت طائفه ازعرب که بعدها « بني العم » یا « بنی العمی » معروف گردیدند به یاری او بر خاسته وبه لشکر وی پیوستند . (۲) و از نگارش طبري چنین برمی آید که آن طایفه درآن تاریخ در خوزستان سکنی داشته اند ، چنان که در آغاز تاریخ هجری نیز ما آن طائفه را درآن کشور می یابیم که در دو شهر معروف « نهر تیری » و « مناذر کبری » نشیمن دارند ، ودر سال ۱۶ یا ۱۷ هجری عساکر اسلام برای فتح خوزستان می آیند آن طائفه به تعصب نژاد وجنس بسوي اسلامیان گرائیده ، ودر روزیکه جنك شروع میشود ایشان درشهرهای خود برایرانیان شوریده و لواي مخالفت مي افرازند ، وچنانکه طبری نوشته همانا ازشنیدن خبرشورش آن طایفه واز دست رفتن « مناذر کبری » و « نهر تیری » بود که هرمزان سر کردهٔ ایرانی را یارای مقاومت نمانده مغلوب میگردد و ناچار خود را به پناه شهر اهواز می کشد . (۳)



بعد از ظهور اسلام:

غلبه مجاهدان اسلام که در مدت کمی سلطنت کهن ایرانرا از بن بر انداخته و سرتاسر آنمملکت را ضمیمهٔ جزیرة العرب گردانیدند ناچار درهای خوزستان را بروی مردم عرب باز کرد. از آن پس باسانی میتوانستند که از عراق و حجاز و یمن و نجد بدان خطه که در آن هنگام پرنعمت ترین و زرخیز ترین نقطهٔ ایران بوده شتافته و نشیمن گزینند. نزدیکی خوزستان بعربستان و گرمی هوای آنجا بسهولت مسئله میافزود.

---

(۲) تاریخ طبری چاپ مصر جلد چهارم صفحه ۲۰۸

(۳) طبری درذکر احوال ساسانیان طایفه دیگریرا از عرب نیز بنام « بنی حنظله » مینویسد که شاپور ذوالاکتاف بخوزستان کوچانیده و در جائی که « رملیه » مینامد سکنی داد (طبری جلد دوم صفحه ۶۷) ولي در ذکر تاریخ فتوح اسلام وفتح خوزستان نامی از آن طایفه برده نمیشود وبلکه بار دیگر بموطن اولي خود برگشته باشند

وچنان که میدانیم دسته های فراوانی از آنمردم در اهواز و دیگر شهرها بوده اند. این‌را نیز میدانیم که در قرنهای دوم وسوم هجری جنگهای زیادی در خوزستان رخ داد وعساکر عرب همواره بدانجا آمد و شد داشتند. لیکن با اینهمه تا اواسط قرن نهم هجرت عشیرهٔ از عرب سراغ نداریم که از جزیرة‌العرب یا ازعراق مهاجرت کرده ناحیه‌ایرا درخوزستان بخوداختصاص داده قوت و تسلطی پیدا کنند و دم ازخودسری بزند، چنانکه ابن بطوطه سیاح معروف که در قرن هشتم هجرت بخوزستان آمده در باره شهر حویزه که اکنون مردمی جز عرب ندارد چنین مینویسد: «و آن شهر کوچکی است که مردم عجم درآنجا نشیمن دارند» (٤)

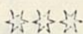


ابتدای تسلط عشایر عرب بخوزستان:

چنانکه گفتیم اولین دفعه که عشایر عرب با قهر وتسلط بخوزستان درآمدند اواسط قرن نهم هجرت و به پیشوائی سید محمد مشعشع بوده است. درآنزمان پادشاه ایران وترکستان میرزاشاهرخ پسر امیرتیمور کورکانی بود و او هرات را در اقصی شرق ایران پایتخت خود قرار داده وحکومت خوزستانرا ضمیمه فارس گردانیده به نوادهٔ خود عبدالله سلطان سپرده بود، و او نیز خود در شیراز نشسته و شیخ جلال نامی را برای حکومت خوزستان فرستاده بود، ازانسوی‌اسپند میرزای قراقوینلو به بغداد و عراق استیلایافته و از پادشاه کورکانی اطاعتی نداشت و دم از استقلال میزد. شگفت است که در چنان موقعی در خوزستان ساخلو و سپاهی که آن ناحیه را از تاخت و تاز اعراب ویا ازاستیلای اسپند میرزا محافظت نماید وجود نداشت و این بود که چون عشائر عرب از سرحد عراق وارد خوزستان گردیدند در مدت چند سالی که با جنگ وخونریزی بسر بردند بسر تا سر آن ناحیه‌دست یافته وسیّد محمد که پیشوای آن طوایف بود سلسله مشعشع را بنیاد گذاشت.

(٤) ابن بطوطه جلد اول ص ١٦٢

از آن هنگام راه مهاجرت قبائل عرب بخوزستان باز گردیدو قرن بقرن شمارهٔ ایشان افزونتر می شد چنانکه اکنون قریب دو ثلث خوزستان مسکن آن مردم است. (۵) ازنژاد اصلی خوزستان جزدر شهرهای شوشتر ودزفول و رامهرمز و اطراف آنها باقی نمانده است . این عشائر داستان درازی دارند و از همان قرن نهم تا کنون که پانصد سال بیشتر می گذرد در هیچ زمانی از فکر آشوب و فتنه انگیزی خالي نبوده اند و چنانکه اجمالا بیان خواهیم کرد پس از آنکه خانوادهٔ مشعشع در قرن دوازدهم ضعیف گردیده آل کثیر در حدود شوشتر و دزفول سر بر آورده و سالها منشاء فتنه و شورش بودند ، و از آن پس بنی کعب در جنوب خوزستان قدرت و تسلطی مي یابند ، ومشایخ آن عشیره در هر دوره داعیه ها در سر داشته و بار ها کوس مخالفت در مقابل دولت کوفته اند ، چنانکه داستان طغیان شیخ خزعل اخرین شیخ کعب را در پارسال همه میدانیم .



سید محمد مشعشع که بود ؟

سید محمدبن فلاح از مردم واسط بود و در اوائل جوانی خود در مدرسهٔ حلّه در حوزهٔ درس شیخ ابن فهد حلی از فقهای شیعه تحصیل فقه و علوم دینیه نمود و سپس بسلك صوفیان و عرفا در آمده بریاضت پرداخت و چون بعد از چند سال بمیان قوم وعشیرت خود بر گشت ادعای مهدویت کرد و اعمال عجیبه ازخود نشان داد چنانکه در آتش سوزان رفته و سالم بیرون میآمد و نوك شمشیر را بر شکم خود گذارده و باقوتی که داشت زور میداد اما شمشیرخم گشته و یامی شکست . بوسیله این اعمال عجیبه بود که عشائر عرب که دراطراف واسط و در سواحل دجله سکنی داشتند بوی گرویده و او را بمهدویت پذیرفتند . و او در سال ۸۴۰ قشونی از مردان آن عشائر تهیه نموده بخیال کشور ستانی و حکمرانی افتاد وبتاخت

[۵] این احصائیه محقق نیست و فرضی است که نویسنده مقاله نموده اند(آینده)

و تاز آبادیهای نزدیك پرداخت و در آن محدود قوت و تسلطی بهمرسانید. پس از آن رو بخوزستـان آورده و بعد از جنگهای فراوان و خونریزیهای زیاد درسال ۸۴۵ نخست بشهر حویزه و سپس بسرتاسر خوزستان تا حدود لرستان و بهبهان استیلا یافت و پسر او مولا علی بعـراق قشون کشیده و بشهر نجف وارد گردیدو خانه‌های مردمرا غارت کرده و بسی خرابیها نمودو همچنان قشون سید محمد شهر واسط را با غلبه مسخر نموده و آنچه قتل و نهب بود دریغ نداشتند ، واز آنسوی تا نزدیکی بغداد را بحیطه تصرف خود درآوردند .



قسون کشی شاه اسمعیل بخوزستان و سرکوبی مشعشعیان

سید محمد پس از استیلا بخوزستان قریب بیست و پنجسال درآنجا بحکمرانی پرداخت و در سال ۸۷۰ درسن پیری وفات کرده‌وپسر او سلطان محسن جانشین پدر گردید ، و در زمان او درخوزستان جنك و حادثه روی نداد . چون او نیز نماند پسرش سید علی که «فیاض» لقب داشته بمسندسروری نشست ، و در این هنگام آفتاب اقبـال خاندان صفویه بدرخشید و شاه اسمعیل در شیروان و آذربایجان و عراق و فارس بکشور ستانی پرداخته و صفحه ایرانرا از وجود طاغیان ولایات میپرداخت در سال ۹۱۴ بود که آن پادشاه کامکار بعراق عرب آمده و بغداد را فتح نمود ، و از آن پس روی بسوی خوزستان آورد . از این سوی سلطان فیاض با اقولم وعشیرت خود قشونی آراسته و باستقبال شتافتند . در نزدیکیهـای حویزه بود که دو قشون بهمرسیده جنك وخونریزی در گرفت (۶) درپایان

[۶] مؤلف حبیب‌السیر که معاصر شاه‌عباس بوده این جنك رابا عبارات‌شاعرانه شگفتي مي ستايد و مؤلف عالم آرا این سه بیت را می نگـارد :

زخون مشعشع در آن ساده دشت تو گفتي زمين و زمان لاله گشت .
زبس‌خون درآن سرزمين كله بست فلك تا كمر گـاه در خون نشست
ز بس کشته بر روی هم اوفتـاد در آن باديه بسته شد راه باد

جنك که تا آخر روز امتداد داشت سید فیاض وبرادرش سید ایوب وجمعی از امرای ایشان کشته گردیده مشعشعیان ازهم پراکنده شدند، وشاه اسمعیل بافیروزی بحویزه درآمده وحاکمی ازقزلباش در آنجا منصوب گردانید. بدینسان دوره استقلال و خود سری آل مشعشع که قریب هفتاد سال امتداد یافته بود بپایان رسید، لیکن اندکي بعد -- یعنی در عهد همان شاه اسمعیل سید فلاّح برادر دیگر فیاض مقتول خروج کرده وبحویزه دست یافت و شاه اسمعیل حکومت حویزه وانحدود را از خوزستان بدو واگذاشت و از آن تاریخ مسئلهٔ «عربستان» و «ولات عربستان» که تاعهد نادرشاه درکار بود ظهور نمود. داستان این حوادث را در مقالهٔ دوم خواهیم نگاشت.

نصیحت

(ابوالفتح بستي)

یکی نصیحت من گوش دار وفرمان کن
که از نصیحت سود آن کند که فرمان کرد
همه بصلح گراي و همه مدارا کن
که از مدارا کردن ستوده گردد مرد
اگرچه قوّت داری و عدّت بسیار
بگرد صلح درآی وبگرد جنك مگرد
نه هرکه دارد شمشیر حرب باید ساخت
نه هرکه دارد فازهر زهر باید خورد.



اندرز بدختران



عفت

پرده زنهار میفکن ز رخ چون قمرت
تا مبادا رسد از چشم بد کس نظرت .
قمرت گفتم و تشبیه خطا کردم از انک
چون تو کس نیست که مانند کنم بر دگرت .
این لطافت که تو داری نه دگر کس دارد ،
درزی طبع بریده است لباسی ببرت . (۱)
غازه برروی مکن ، وسمه برابروی مکش (۲)
که تو خوبی ، نتوان ساخت از این خوبترت .
بذله بسیار مگو با دهن کوچك خویش :
ترسم ارزان بشود گفته همچون شکرت .
رقص با هر کس و هر جای مکن ، میترسم
نقص حسنت شود و عیب بجای هنرت .
همه جا پای منه ، رام مشو ، باده منوش ،
وای از آن لحظه که از خویش نباشد خبرت !
کمتر از خانه برون پای بنه بی مادر ،
بخیابان و ببازار اگر افتد گذرت

(۱) درزی طبع یعنی خیاط طبیعت (۲) غازه ـ سرخاب

بتماشاي زر و زیور پا سست مکن ،
که هوسها بدل افتد زنگاه و نظرت ؛
پس نگه دار نظر را و نگه دار هوس ،
که همین بوالهوسی افکند اندر خطرت ،
چونکه از بهر زر و زیور باید زر و سیم ،
بیم آنست که عصمت رود از بهر زرت …
بهترین زینت دختر نه مگر عفت اوست ؟
خود تودانی ، چه بگویم من ازاین بیشترت .

دکتر افشار

صحت دختران

« رم خواست که یك قوه نظامی مهم ایجاد کند ، اما نتوانست که قوت وجرات را تنها بوسیله تربیت جسمانی مردها حاصل نماید . تاوقتیکه اقدام بپرورش بدنی زنهای جوان ننمود نتوانست که یك نسل سربازان متهور وپرطاقت برای ملت تهیه کند.

امروز هم همینطوراست : صحت دختران جوان اهمیت زیادی برای ملت دارد ، زیرا صحت و قوّت نسلهاي آینده تا اندازه ای مربوط بتوانائی و مقاومت بدن آنهاست . »

(ترجمه از کتاب « آنچه که هر دختر جوان باید بداند »)

ورزش

رشادت اگر خواهی و تندرستی — تن خویش باید بورزش گماری
میان را بورزش اگر تنگ بستی — دل دشمنان را بلرزش درآری
وگر کاهلی پیشه کردی وسستی — اگر گوهری هیچ ارزش نداری

محمد هاشم میرزا (شیخ الرئیس)

,,کلمات علیه،، مکتبی شیرازی

بقلم آقاي رشید یاسمی

- ۱ -

مطالعه در ادبیات ایران درست مثل زندگانی در ایران است پر از ناکامی و پر از لذت! شخصی که در دریای ادبیات ایران غوص میکند هزار بار دست خالي بالا میآید یا غنیمت بی قیمت بچنگ میآورد و یکبار اتفاقاً به لؤلؤئی میرسد. هزار دفعه ناکامی و یکدفعه کامیاني. برای همین کمیابی و احتمال زحمت و خطر است که جواهر ادبی ایران امروز گرانبها ترین جواهر بشمار میروند.

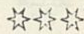
☆☆☆

چند ماه قبل که در احوال و آثار مکتبی شیرازی مطالعه میکردم باقتضای تذکره نویسان معتقد شدم که جز لیلی مجنون معروف اثري از آن گوینده لطیف و فصیح در دست نیست. روزی بر حسب اتفاق یکی از بزرگان شعرای معاصر کتابی بمن داد که معلوم شد از مکتبي است و من با اجازه ایشان حریصانه بمطالعه آن پرداختم و نکاتي یاد داشت کردم که در سطور ذیل ثبت میشود. این نسخه در سال (۱۰۳۶) تقریباً یکقرن بعد از مکتبی تحریر شده است. در مقدمه لیلی مجنون که درسال ۸۹۵ سروده شده است مکتبی آرزوی خود را چنین اظهار میدارد:

این طرفه که پنج کنج ازدر — خواهم بکف تهی کنم پر
کاین خمسه کنم در انتهایش — بالای هزار خمسه جایش
نظمم بود از بی تمامی — دیباچه خمسه نظامی
درگفتن خمسه ام که نامی است — مقصود ستایش نظامي است

ولي معلوم نیست با تمام این خمسه توفیق یافته باشد بعضی از صاحبان

تذکره معتقدند که هرگز آنها را منظوم نکرده است لیلی مجنون تنها اثری بود که او را معرفی مینمود و اگر ازجنبه تقلید و اقتباس از نظامي و امیر خسرو مورد انتقاد است اشعار این مثنوی از لحاظ ادبی محض بسیار لطیف و رقیق و هیجان انگیزند و هرچند مضمون آن که اقتباس کامل است قدر کتاب را پست میکنند ولی رویهم رفته اگر از تقلیدي که کرده است صرف نظر نمائیم این کتاب مکتبی را همدوش فصحای درجه اول قرن نهم قرار میدهد افسوس که این رونویسی که ازنظامي کرده است قدر اورا چنانکه سزاوار است ظاهر نمیسازد . (۱)



اما کتاب جدیدي که از او بدست آمده چیز تازه است دراین مثنوی مختصر معاني اخلاقی و فلسفی در نازکترین لباسهای ادبی پیچیده شده اند .

این مثنوی که تقریباً دارای ۱۲۰۰ بیت است وچند جا افتاده دارد ترجمه وتفسیر کلمات قصار حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام است باین طریق که بعداز ذکر عبارتی از حضرت چهار الي شش شعر درترجمه آن ساخته وبعد به تمثیل میپردازد و حکایتی بمناسبت آن عبارت وبرای اثبات آن قول شریف ذکر میکنند . تمام کتاب باین ترتیب است البته دراینجا هم اصل از دیگری است و مکتبي مترجمی بیش نیست ولی انصافاً خوبی ترجمه وتناسب تماثیل و مخصوصاً لطایفي که در اشعار اخلاقی بکار برده است این کتاب را مثل تصنیف مستقلی جلوه میدهد .

قرن نهم که جامی وامیر علي شیرنوائی و هاتفي وفتاحی وغیره آنرا روشن ساخته اند قرنی است که مثنوی سازی شیوع یافته ومخصوصاً بواسطه جامی مثنویات اخلاقی وفلسفی رواج کامل گرفته است. مکتبی

(۱) درمقایسه لیلی مجنون نظامی ومکتبی شرحی جداگانه تحریر شده است تکرار آن دراینجا لزومی ندارد

درلیلی مجنون که مخصوص توصیف حالات عشق وشرح مناظر طبیعت است خود را از جمیع مثنوی سازان اخلاقی برکنار داشته بود امروز این کتاب اورا در آن زمینه نیز ازاستادان بزرك بشمار درمیآورد . مکتبی بنا بر قول صاحب مجمع الفصحاء از مکتب داران شیراز است از زندکانی او چیز درستي معلوم نیست لیلی مجنون را بنام قاسم ابن منصور پرناگ درسال ۸۹۵ ساخته است . از زندکانی امیر قاسم و پدرش امیر منصور نیز چیزی بدست نمي آید همینقدر در فارسنامه مذکور است امیر منصور بیك پرناك درسال ۸۸۳ از طرف یعقوب پسر حسن بیك، ترکمان حکومت فارس یافته است .

ودر حبیب السیر مسطور است که منصور بیك پرناك والی فارس از طرف یعقوب بیك مامورشد که سلطانعلی برادرشاه اسمعیل صفوی را در قلعه استخر محبوس سازد اما راجع به پسرش قاسم بیك که ممدوح مکتبی است درحبیب السیر چنین دیده میشود که در اواسط سال ۹۰۳ باتفاق ایبه سلطان قاجار در حوالي اصفهان سلطان احمد آق قوینلو را بقتل رسانید .

درآخر لیلی مجنون اشعاری هست که دلالت دارد بر اینکه مکتبی سفری بهندوستان کرده است .

آن دم که ز هند باز کشتم بر لجه بحر مي کذشتم
آخر چو بساحل اوفتادم بر بر عرب قدم نهادم

دراین کتاب نیز ابیاتی دیده میشود که مسافرت او را بهند تائید مینماید

میشدیم از قضا بجنکل هند بود با ما شکم پرستی رند

بعد از مراجعت از هند و برعربستان بوطن خود وسعدی آمده ولیلی مجنون را در آنجا ساخته است

این کنج کهر که کشت پیدا از خطه فارس شد هویدا

ظاهراً از آنجا بخراسان آمده وبخدمت یکی از هزاران امیری که در این عهد پر آشوب کوس استقلال میکوفتند رسیده است اول قرن دهم که

مصادف با طلوع شاه اسمعیل میشود زمانی است که در هر گوشه از ایران امیری وخانی مستقل شده و خودرا پادشاه میخواند . شخصی که مکتبی این کتاب را بخواهش او تصنیف کرده است ملك علی نام داشته وپسرش بشمس المله خراسان خان موسوم بوده است

بخراسان ملـك علی که فلك ساخت حکمش روان بملك وملك
او بجان چاکر علی ولی بسته با شاه بیعت ازلی
سال ها در ولایت کافر بوده خیبر کشای چون حیدر
کشت باعث بنظم این کلمات که خدا داردش مصون زآفات

و درحق پسرش گوید :

شمس ملت مه سپهر مکان آفتاب جهان خراسان خان

از ملك علی و پسرش هیچ بدست نیامد مگر روزی اتفاق بکشف حال آنها مساعدت نماید .

مکتبی شیعه اثنی عشری بوده ودرمقدمه لیلی مجنون پس ازنعت‌نبی (ص) بنظم اسامی مبارکه ائمه هدی پرداخته است بعلاوه معلوم میشود که‌در طریقه ای ازطرایق‌فقر سالك بوده و پیرش جلال‌الدین نام داشته است .

آن به که سخن زپیر گویم زآن قطب ملك سریر گویم
دانای جهان سپهر تمکین یعنی که جلال دولت و دین
باغ سخنم که آبرو یافت از تربیت تو رنك وبو یافت

سفر هندوستان در فکر او نقوش ثابتی گذارد و از این سفر که معلوم نیست بچه نیّت کرده است قصص و حکایاتی با خود ارمغان آورده و از حکم و اخلاقیات هندی در ذهن خود آثاری جای داده است .

قریب ده تمثیل از این کتاب راجع بهند و چین است از جمله قصه بودا که عیناً خلاصه و منظوم کرده ملخص آن روایت مقدس از روی اسناد جدید هندوستان بقرار ذیل است .

پادشاهی (۱) از نژاد ساکیاس (۲) پسر کوچك خود (۳)

---

(۱) موسوم به سودهودانا Çouddhodana
(۲) Çakyas
(۳) موسوم Siddhârtha

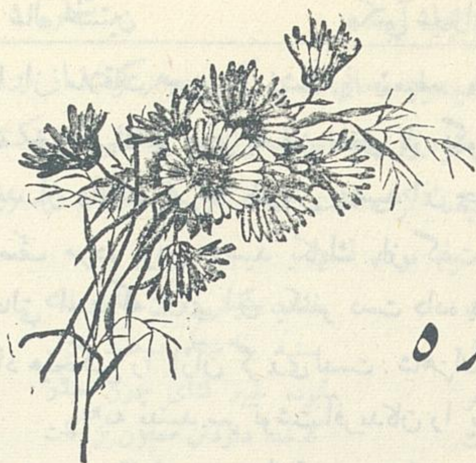
را از ملاقات چیز هاي زشت و ضعیف باز میداشت و فرمان داده بود که خبر مرك و پیري با این طفل باز نگویند. اتفاقاً روزی جنازه ای دید از راننده عرابه خویش پرسید این چیست گفت شخصی است مرده وصف مرده بودن پرسید یکایك باز گفت. شاهزاده سئوال کرد این حالتی است که برای این یکنفر دست داده یا همه را در پیش است جواب داد هیچکس را ازآن گریزی نیست. شاهزاده بر خود لرزیدو نالید وگفت: «به بینید سر نوشت آفریدکان را بکجا میکشاند! معذلك مردم از هر بیمی فارغند و بهزار قسم مشغولیت و بازی سر گرم! آه - من دارم معتقد میشوم که روح انسان سخت وصلب شده است! مرگ درکمین است و او خرم و مسرور در راه هاي دنیا تفرج میکنند! عرابه را باز گردان. هنوز وقت رفتن بگلزار نشده است. انسان عاقل انساني که بر مرگ واقف است در چنین ساعت پر اضطرابی مسرور و فارغ البال میماند؟»

باقي حکایت چنین است که پسر از قصر سلطنتی فرار کرد و در جنکلی عزلت گزید و بمقامات عالیه روحانی رسید و بودای عصر گشت. روایت مفصل و لرزاننده است. مکتبی در هند آن روایت مقدس راشنیده و بمناسبت این کلام حضرت امیر «ذکرُ الموت جلاءُ القلوب» گوید:

هر که نسیان مرك کرد شعار	کیرد آئینه دلش زنکار
کرنه یاد اجل برد آن زنك	کردد آئینه دلش چون سنك (۱)
بود شهزاده بخطه چین	پرورش یافته بزیر زمین
نه خبر از سپهر خرکاهی	نه ز احوال مرکش آکاهی
شاه در راه دید کورستان	سنکلاخی میان شورستان
کور کن تازه کنده بود مغاك	تا کند مرده نوی در خاك
شاه کفت آن جنازه بنهادند	کفن ازروی مرده بکشادند
دید همسال و همرخ و همقد	آدمی زاده بصورت خود
کفت چون بازکشت بوده بخاك	من چرا آمدم برون زمغاك

(۱) این جمله بودا ملاحظه شود که کوید آه! من دارم معتقد میشوم که روح انسان سخت وصلب شده است.

نثر شاعرانه



آینده

بقلم آقای سعید نفیسی

گذشته برای پیران است و آینده برای جوانان

آن پیر کوژ پشت ، با قد خمیده ، چهرهٔ پرچین ، موهاي سفید، دیدکان بی نور ، زانو های لرزان ، دست مرتعش ، همیشه سر مست از گذشته و نومید از آینده است . او از زندکانی گذشته خود مغرور است واز زندگی آیندهٔ خود بیم دارد ، زیرا که گذشتهٔ او پر از یادکار های عزیز دورهٔ جوانی پرقوت اوست و آیندهٔ وی جز خیال وحشت زای مرك و نیستی چیزي در بر ندارد .

این جوان برومند ، این رعنای دلیر ، با قد بر افراشته ، پیشانی گشاده ، قیافه امیدوار ، بازوان قوي ، دیدگان پرنور ، قدمهای سریع رفتار چالاك ، سربسوی آسمان بلند مي كند و با كال قوت راه آینده را می سپارد ؛ نگاه او جز بر آسمان بجای دیگر نیست زیرا که آسمان همیشه او را به فردا نوید می دهد و دیروز را بیاد او نمی آورد .

اگر امروز فردائی نداشت انسان برای چه زندگي میکرد ؟

هر شب که از کار های روزانه فارغ مي شوید ، خستکی روز آغوش راحت را برای شما گوارا میسازد ، همینکه به بستر خود رفتید ،

منظره ای از اعمال امروز با کمال سرعت از مقابل انظار شما میگذرد ، بیاد می آورید که امروز چه کرده اید . ولی بزودی این فکر بر طرف میشود و فکری که لذیذتر و دلجوی تر از آن است بجای آن می نشیند : فکر می کنید که فردا چه خواهید کرد . هزاران امید و هزاران خیال برای فردا دارید . همین تصور فردا تنها لذت امروز شما است ، یگانه حظ روحانی زندگانی شما است . زنهار از آن وقتی که برای فردای خود تصور خطری کنید! آن کسی که برای فردای خود امید سعادت وآرزوی لذتی ندارد مرك را استقبال میکند ، از زندگي خویش نومید و از فردای خود متوحش است . اما آن کسی که فردای او از روز پیش چهرهٔ بشّاش خود رانشان میدهد بااین فکر دلپذیر می خوابد وفردا درموقع شکفتن گلهای باغ و در موقع بیدار شدن مرغان چمن از خواب گوارای دوش برمی خیزد وآغوش مهربان خود را برای پذیرائی یك روز دیگر از آیندهٔ روح افزایخود باز میکند .

انسان درسن طفولیت شادتر از تمام عمر است زیرا که دامنهٔ آینده او وسیع تر می باشد . در پیری هرچه زنده دل باشد باز وحشت زده و ناامید است ، زیرا که طومار آیندهٔ اورا در نوردیده وآنرا بسته ومهر کرده در گوشه ای انداخته اند .

آن پریرویان دلارام که هنوز بار گذشته پشت ایشان را خمیده وچهرهٔ ایشان را مکدر نکرد وغبار گذشته ایام را برآئینه خاطر ایشان ننشانده است ، باغرور دلبرانهٔ خود می خندند وشادی میکنند . گیسوان دلدوز خویش را بدست باد صبح دم مي دهند ، رخسارهٔ نوشکفته خودرا درآینهٔ سحر نوازش میکنند . زیبائی خود را درمیان چهره گشائي گل وزندخوانی بلبل جامی دهند ، درنوبهار جواني ودر فروردین عمر ، یعنی از نوروز طراوت وجواني هرگز بفکر گذشته نیستند وتمام حواس ایشان متوجه یك فرداي دیگر است ، زیرا که آینده برای آنها گنجینه

در بسته ای است که یقین دارند اگر آنرا بگشایند جز خرمی و سرور چیزی در آن نخواهد یافت .

این مرغان تیز پر ، این پرندگان کوچك قشنگ هوای آزاد که پیام آور شادمانی و راهنمای جوانان اند، با پر و بالهاي کشاده آسمان لاجوردي را می شکافند ، هرگز متوجه قفاي خود نیستند و تمام نظر ایشان بسوي کرانهٔ افق ، آن مقصد دور دست است ؛ زیرا که آینده آنجا است .

اگر امروزها را در پي فردائی نبود زندگی یك روز بیشتر نبود . هر نفسی که انسان می کشد برای آن است که دم دیگری در پی آن باشد ، هرچه میگذرد برای آنست که به آینده نزدیك تر شویم ، هر قدمی که بر داشته میشود براي آن است که گامی به مقصد نزدیك تر رویم . گذشته برای آن است که انسان توشه ای از عبرت برای آیندهٔ خود از آن بر دارد . زندگی جز زنجیری بیش نیست که حلقهٔ آخرین آن از روز نخست انسان را بخود مي کشد .

این غنچهٔ کوچك که از زیر برگهای تازه رسته بیرون می آید و دوسه روزي در پرده عفاف مستور است ، پس از آن سبز و برومند هر روز دلیر تر و برومند تر میشود و بالاخره روزي نسیم صبح آنرا می گشاید و قطرهٔ شبنم چهرهٔ تازهٔ آنرا می شوید ، بر هوای صبح دم و بر نخستین پرتو آفتاب لب خند میزند زیرا که آینده در پیش او است . آن مرغك خوش پر و بال ، از راه دور آمده است ، پرهای کاه وبرك گیاهان را جمع مي کند ، در شاخهٔ درخت یا در زیر سقف خانه ای با لعاب دهان کوچك شنگرفي خود لانهٔ خود را می سازد و در آن قرار می گیرد ، این خانه ای است که برای آینده ساخته است . آن تخمی که بر زمین افشانده شده ، از رطوبت زمین لفافهٔ خود را می شکافد ، سر از زیر زمین بدر می کند ودرهوای آزاد ، درآن کنار جوی و درآن طرف کشت زار ، پیراهن زمین را دریده وقدخودرا بر سطح آن جلوه داده است ؛ چند روز دیگر نهال برومندی خواهد بود

که می خواران در سایهٔ آن رخت می افکنند ومرغان بر شاخسار آن نغمه سرائی می کنند ، زیرا که آینده متعلق باوست .

تو ای جوان دلیر ، تو ای توشهٔ روزکار ، تو ای ذخیرهٔ اسلاف ، تو نیز شادی میکن ، تو هم روز های خرمی خویش را بیك دیگر پیوند می کنی ؛ تو همیشه بفکر فردائی و بفکر دیروز خود نیستی زیرا که آینده از آن تست .

ملل نیرومند جوان که شوق زندگی و آرزوی سعادت در آنها است ، مثل همان کودك بی گناه که هنوز معنی پیری را ندانسته ، مثل آن پرندهٔ هوای آزاد که هنوز بال و پرش نشکسته است ، مثل آن غنچهٔ نو شکفته که هنوز با خزان و سیلی باد آشنا نشده ، مثل آن جوان که هر شب قبل از خواب فکر فردای خود را می کنند توجهی جز بآینده ندارند .

یاد آوری از گذشته جز ملالی بیش نیست ، توجه نسبت بآینده باعث میشود که انسان همیشه بر قوت خویش بیفزاید و برای فردای خود بیش از آنچه امروز بکار برده است توانائی حاصل کند .

آینده ، آینده متعلق بما است و ما متعلق بآینده . هرگز بعقب نگاه نکنیم زیرا جز تکرار آنچه دیده ایم چیز دیگر نیست و درضمن ما را مانع می شود از تماشای آنچه در مقابل ما است وهنوز ندیده ایم لذت ببریم .

موازنه علم و شمشیر

بقلم آقای نهذیب زاده تبریزی

در میدان تنازع بقا هر موجودی موازنه مخصوصی دارد وبدون توازن تنازع محالست . بقا نیز فرع تنازع است پس بدون توازن بقا محالست . در این مقدمه تردید دارید ؛ هرگز نمیشود در آن تردید نمود

در این فصل که قوهٔ نامیه سرمست شده و با یك جوش وخروش طفل دانه از لحد تیره خاك شروع بحشرو نشر نموده متوجه جریان آن باشید که چگونه با یك حالت توازن خاص جوانهٔ دانه که هنوز یك خردل وزن ندارد بقدر دو مثقال خاك مرطوب را سر گرفته و از سطح زمین بلند نموده بطبق کش میهاند که چندین برابر وزن خود را با توازن قامت بسر نهاده و با یك متانتی پیش میرود . طبیعت کلاس مخصوص تعالیم اسرار نهانی است بشرطیکه بدرسهای آن با نظر دقت مطالعه نمائید . این قدرت را قوه نامیه از تعلیم طبیعت آموخته است .

طبیعت دست طفل شانزده ماهه را گرفته و با یك ذوق سرشار و با یك امید که هنوز چگونگی آن باین عنصر لطیف مجهول است پاپاراه میبرد . این طفل قدم بر میدارد از روی شوق و امید و چون هنوز قوای بدنی او کامل نیست با امید و بیم دوش بدوش راه میرود ودر این کشمکش بیم و امید طبیعت بی اختیار دو دست کوچك این طفل را از پهلو گرفته موازی با زمین نکاه داشته هر قدمیکه بر میدارد میلرزد و میرود که بیفتد ولی با دستهای کوچك خود موازنه بدن را تکمیل نموده و با شوق وامید قدم دیگر بر میدارد. همین که چشم این طفل متوجه چیزی میشود که قوهٔ توازن را مختل می کند می افتد و از لغزش و سقوط خود تعجب میکند و با خنده دست خود را بزمین میزند. آن بود درس نورستکان نامیه و این بود تعلیم طبیعی طفل شانزده ماهه .

هر جامعه و هر ملت نیز از موالید طبیعت است و در عرصه وجود وبقا با تنازع دست بگریبان است وحال توازنی لازم دارد که بتواند هستی خود را حفظ کند . این موجود دو دست دارد یکی (دانستن ــ علم) و دیگری (توانستن) توانائی با قوه است و آنهم در نظام و شمشیراست آنطور که با یك دست توازن محال است نمیدانم بدون تعلیم اجباری تنها بانظام اجباری ایران چگونه میتواند موازنه خود را حفظ کند ؟ سالیان دراز وقرنهای

متوالی. گذشته که توازن ایران با دو گفّه ترازوی (قضا و قدر) بود نه بیم داشت نه امید. خطابه اجتماعی ایران با یك شعر شروع میشد و خاتمه میبافت :

« نه باشتری سوارم نه چو خر بزیر بارم »
« نه خداوند رعیّت نه غلام شهریارم »

نقیب زاده طباطبائی

اقتصادی

گذشته وآینده ابریشم درایران

بقلم آقای ذوالرّیاستین

(رئیس فلاحت)

محصول کرم ابریشم یکی از منابع ثروتی است که ارقام ذیل شاید اهمیت آنرا بیان کنند. ترقی و عایداتی که تاریخ ابریشم ایران نشان میدهد در بادی امر افسانه بنظر میآید، لیکن باید دانست بر خلاف محصول ارضی که تابع اثرات جوي و بازیچه طبیعت است قسمت عمده پرورش ابریشم نتیجه سعی و عمل و حاصل عمر و کوشش انسان میباشد. تخم نوغان که درقدیم یکی از صادرات مهمه ایران بود در سنوات اخیر بقدر احتیاج داخلی هم بعمل نیامده و ناچار بقیمتهای گراف ازخارج خریداری و بمصرف رسانده ایم.

در ۵۸	سال قبل	۲۳۲،۰۵۰	قوطی	۵	مثقالی
در ۵۷	»	۳۰۰،۰۰۰	»		»
در ۵۶	»	۳٦٤،۰۰۰	»		»
در ۵۵	»	٤۱٤،۰۰۰	»		»

در ۵۳	»	۵۷۵٬۰۰۰	»
در ۵۲	»	۳۷۱٬۰۰۰	»
در ۳	»	۱۱٬۰۰۰	»
در ۲	»	۵۰٬۰۰۰	»
امسال		۸۸٬۰۰۰	»

پرورش کرم ابریشم عمل بسیار ساده ویکی ازقدیمترین آثارفطانت انسان است . تاریخ نشان میدهد که ۴۵۰۰ سال قبل در ایران و چین ابریشم بعمل میآورده اند و از دو قرن قبل از میلاد یکی از مال التجاره های مهم این دو مملکت بوده و ازآنجا بممالك غربی منتشر شده است . در قرن هفتم که اعراب در توسعه ابریشم ساعی بودند ایران در ردیف اول بوده . شرف الدین علی یزدی مورخ معروف و معاصر امیر تیمور مؤلف کتاب ظفر نامه میگوید یکی از هدایای ابراهیم پادشاه شیروان برای پادشاه مغول مقداری ابریشم بوده است . سفیر و نیز در ۴۵۰ سال قبل درخصوص ابریشم استراباد شرحی تمجید نوشته است . میل (۱) در سفرنامه خود یاد داشت نموده که در ۳۰۲ سال قبل یعني در ۱۶۲۲ از خلیج فارس یك کشتی معادل ۹۵٬۰۰۰ لیره انگلیسی ابریشم خام از ایران بلندن حمل شده ـ کمپانی (دوچ) هلندی در قسمت هند شرقی در ۲۷۲ سال قبل تعهد کرده بود که در مقابل معافیت از مالیات اجازه حمل مال التجاره هر سال ۶۰۰ عدل ابریشم از قرار هر عدلی ۶۵۶ عدد لیره از پادشاه ایران خریداري کنند .

بنا برقول شاردن (۲) تا ۲۵۵ سال قبل که پرورش پیله درایران رونقی بسزا داشته محصول متوسط سالیانه از پنجهزار خروار تجاوز مینموده این موقع ترقي واوج ابریشم بوده در ۷۴ سال قبل محصول ابریشم بسه

(۱) Mill
(۲) Chardin

هزار خروار رسیده که از مقدار مزبور فقط هزار خروار بخارج حمل شده زیرا آن اوقات پرورش پیله باروپا سرایت کرده رو بترقی گذاشته بود . درهمان اوان مرض (پبرین) که دشمن قوی کرم ابریشم است بروز کرده عدم توجه دولت که البته از روی بی اطلاعي بوده وبی علمی رعایا ایشان را بدنبال نفع آنی تریاك سوق داد و رفته رفته طوری شد که کلیه محصول ایران در ۴۰ سال قبل سه خروار بوده .

از برای بدست آوردن ابریشم چندان وقتي لازم نیست . مثلاً اگر مقایسه کنیم زحمتی که یك نفر زارع پنبه‌کار ویك زارع نوغان تحمل میکنند یك بسه میباشد . وضع امروزی نوغان در ایالات شمالي نظر به پیش آمد هاي چندسال قبل خیلی بداست . استعمال تخمهای بد، اجحاف فروشندگان تخم برعایا، عدم مراقبت دولت وغیره سبب شده است که ۹۵٬۰۰۰ جریب توتستان که در ۱۵ سال قبل درگیلان دیده میشد امروز ده یك آن وجود ندارد . بعلاوه بواسطه عدم بصیرت رعایا عایدات یك قوطی تخم معمولاً از چهار من پیله تجاوز نمیکنند . جدول ذیل بخوبی ضرری که متوجه دولت واهالي میشود نشان میدهد :

از ۱۲۹۱ تا ۹۴

حدّمتوسط محصولي که در سال بدست آمده	حدّ متوسط محصولي که میبایست بدست بیاید	تفاوت
۱٬۱۵۰٬۰۰۰ من	۳٬۰۰۰٬۰۰۰ من	۱٬۸۵۰٬۰۰۰ من

اگر قیمت پیله را از قرار مني یك تومان فرض کنیم وحل انکه بدشتر از اینها است خسارتي که از بی علمی رعایا وعدم توجه متصدیان امور هرساله باهالی مملکت وارد میآید ۱٬۸۵۰٬۰۰۰ تومان است اگر پیشنهادی که اخیراً وزارت فلاحت تهیه نموده مجلس شورای ملی تصویب نماید میتوان بآینده ابریشم در ایران امیدوار بود .

نظري باوضاع واخبار

(در هر شماره حوادث مهم ایران و ممالك همسایه را با نظر انتقاد برای یاد آوری خوانندگان و ضبط در مجله درج مینمائیم)

۱ ـ غائله خوزستان

یکی از حوادث مهمه امسال خاتمه طغیان شیخ خزعل وآوردن او بطهران است . حاجت به بیان نیست که این پیش آمد تاچه اندازه اهمیت دارد ، زیرا از یك سونفوذ محلی شیخ کاسته شده و از دیگر سو اقتدار حکومت مرکزی در نظر ایلات و خوانین دور دست جلوه ای که باید داشته باشد نموده است . اما مسلماً حکومت مرکزی نباید باین اندازه قناعت نماید ، بلکه سزاوار است تدبیر های لازم بیندیشد تامردم خوزستان از حیث جامه ، زبان ، خوی و عادت با دیگر نقاط ایران تفاوتی نداشته باشند. این اقدام فقط جنبه حفظ و دفاع داخلی دارد و همسایه های عرب ما در بین النهرین نباید بخطا تعبیر کنند . . . اگر آنها ریگی بکفش خود نداشتند نمیبایست یکسال پیش موقعی که یك دسته کوچك از قوای ما برای امنیت داخلي بسمت خوزستان رهسپار میشد آنقدر داد و فریاد در جرائد خود بنمایند و بعد شیخ محمره را بقیام بر خلاف حکومت تهران بر انگیزند . امروز اگر نفسشان فرو رفته بواسطه ضرب مشتی است که فرمانده قواي ایران در آنجا نشان داد ، اما هروقت باز احساس ضعفی کنند همان نغمه های شوم بلند خواهد شد و تبلیغات « پان عربیسم » (یعنی اتحاد اعراب)بطرز شدید تری دنبال خواهد گردید . پس تا روزی که اهالی سرحدات جنوب غربي ما با سایر ایرانیان از همه حیث شبیه نشده اند و اثری از نژاد خارجی باقیست دل از خطر آسوده نتوانیم داشت . امروز شیخ محمره در طهران است و همه گونه اظهار اطاعت بدولت مینماید، حتی میشنویم گفته است اگر برای عظمت ایران قتل او هم لازم باشد جان خود دریغ نخواهد داشت .

اگر چنین است و او حقیقة خود را ایرانی حس میکند، وماهم جزاین نمیخواهیم، باید پیش قدم شده جامه ایرانی بر تن خود و خاندان خود کنند و بوسیله تاسیس مدارس متعدد زبان ملی پارسی را در میان طوایف خود ترویج نماید. بهر حال حکومت باید در زمینه امنیتی که در آن حدود فراهم شده اقدامات اساسی بنهاید تا وحدت ملی ایران در آنجا کامل شده و خطر تجزیه رفع گردد.

در اینجا لازم است ما نکته دیگری را نیز گوش زد کنیم و آن سیاست عاقلانه و بیطرفانه ایست که دولت بریطانیای عظمی در قضیه خوزستان اتخاذ نمود. برکسی پوشیده نیست که شیخ محمره بمرور زمان یك نوع بستگی با دولت انگلیس پیدا کرده بود و هنگامیکه طغیان کرده و حکومت طهران بفکر مطیع ساختن او افتاد بیم آن میرفت که انگلیسها از او حمایتی کنند. اما دیدیم که حتی مانع گرفتاری و آوردن اوبطهران هم نگردیدند. ما امیدواریم انگلیسها این شیوه پسندیده را در سیاست ایران تعقیب کنند و کم کم سوء تفاهمات این چند ساله مرتفع شده وخود آنها به بینندکه دوستی ایران برای آنها کم ارزشتر ازدوستیعرب نخواهدبود.

***

۲ - شورش کردهای عثمانی

و مسئله کردستان

در ماههای اخیر کردهای عثمانی شورشی کرده بودند، اما قوای حکومت آنقره آتش انقلاب را خاموش نمود. تحریکات خارجی را دراین قضیه بعضی ذی دخل میدانند، زیرا درسر موصل بین عثمانیها و بین النهرین (یعنی دولت انگلیس) اختلاف است. موصل یکی از نقاطی است که معدنهای نفط زیاد دارد. در سال ۱۹۱۶ م در زمان جنگ عمومی بموجب معاهده تقسیم ممالك عثمانی بمنطقه نفوذ بین فرانسه و انگلیس

جزء منطقه اقتصادی فرانسه قرار گرفت . (۱) اما بعد در زمان کابینه مسیو کلمانسو فرانسه از حقوق خود بر موصل صرف نظر کرد . حال که بین النهرین در تحت نظر حکومت انگلیس اداره میشود انگلیسها میخواهند این شهر جزء عراق عرب باشد ، ولی ترکها نیز بر آن ادعا دارند . در حقیقت این شهر نه ترك است و نه عرب بلکه کرد میباشد . .

چند سال است که زمزمه استقلال کردستان بمیان آمده وبعضی از کرد هاي عثمانی با ساز آن میرقصند . شاید غائله اسمعیل آقا (سمیتقو) و اکراد ایرانی هم که تا سال گذشته ادامه داشت باآن قضیه بی مناسبت نباشد . بهر حال نه مسئله نفط موصل و نه استقلال کردستان عثماني هیچ یك مستقیماً مربوط بما نیست ، همینقدر باید خاطر اولیای امور خود را یادآور شویم که سیاست داخلی ما باید طوري باشد تا بمرور زمان ولي هرچه زودتر کرد های ایران که از نژاد ایراني هستند و زبان آنها نیز یکی از لسانهای ایرانی است با سایر ایرانیان آمیخته و یکی شده فرقی در میان نماند. چاره قطعی تاسیس مدارس در آن نواحی ، ترویج زبان فارسی ، تعلیم تاریخ ایران و تولید حس ایرانیت در میان اهالی و بالاخره کشیدن خطوط آهن از قسمتهای مرکزي مملکت بان نقاط است تا روابط اجتماعی واقتصادي زیاد تری بین کرد و فارسی زبان ایجاد گردد . هر زمان این امر یعنی ، « فارسی شدن » کرد های ایران ، صورت گرفت آنوقت برای ما هیچ مضرنخواهد بود اگر روزی کردستان عثمانی مستقل شود و بین ما و دولت ترك یك دولت کوچك ایرانی نژاد درآن حدود فاصله باشد . بهمین لحاظ تاسیس دولت ارمنستاني در شمال غربی مملکت ما که کنگره صلح در نظر داشت ما را بکلی از عثمانی جدا میکرد و تا یك اندازه ازخطرزرد فارغ میساخت . . . اما همانطور که گفتیم مسئله کردستان عثماني و موصل مربوط بما نیست وما نمیخواهیم در امور داخلی دولت دیگر و در روابط بین دو دولت مداخله کنیم . تا

[۱] معاهده مذکور موسوم است بقرار داد «سیکس پیکو» *(Sykes-Picot)*

این اندازه را مجبور بودیم که برای روشن ساختن سیاست داخلی خودمان بیان نمائیم . برای دادن اطلاعات زیاد تر بخوانندکان خودراجع بکردستان (ازحیث زبان، نژاد، سیاست وغیره) در یکی از شماره های آینده مقاله مخصوصی نکارش خواهد یافت .

***

۳ ـ سرکشی ترکانان

دیگر از حوادث مهم طغیان ترکانان در حدود استراباد میباشد . خوشبختانه قوای دولتی آنها را متواری کرده است . با وجود این هیچ نمیتوان مطمئن بود که بار دیگر اسباب زحمت فراهم نیاورند، زیرا سال گذشته بود که همین بازی را پیش آورده بودند . حکومت طهران، گذشته از اقدامات اساسی که در مورد تراکمه و نواحی ترکمن نشین همچنان که درمورد اکراد و اعراب لازم است و فوقاً ذکرشد، باید باهمیتی که سرحدات شمال شرقی ایران همواره دارا بوده، همیشه حاکم لایق و قادری با قوای کافی درآنجا داشته باشد و برجهای لازم دفاعی برپا کنند و مخصوصاً سعی در خلع سلاح تراکمه نماید . ترکمانها همیشه اسباب زحمت دولت ایران بوده اندومیتوان آنها را بدترین طوایف اینمملکت دانست . یکمرتبه درسال ۱۸۸۲ نظر بهمین قتل وغارتهای عادی ترکمانان دولت ایران بموجب معاهده آخال شهر و ناحیه مرورا بروسها واگذار کرد وبخیال خود از شراین اتباع همیشه یاغی خود آسوده گردید. خود روسها نیز سالها با آنها در زدو خورد بوده و فقط بعد از جنگهای خونین توانستند آنها را مطیع سازند . تنها در سال ۱۸۸۱ بامر سرداررروسی اسکوبلف Skobeleff هشت هزار نفر آنها را یك نوبت کشتار کردند.

گذشته از اختلافات نژادی، زبانی و مذهبی که بین ایرانیان و ترکانان موجود است وباعث شده که از قدیم الایام همیشه در زدوخورد باشند، از لحاظ زندکانی زراعتی و اقتصادی هم منافع آنها از سابق با

یکدیگر مخالف بوده است : چشمه ها و رود خانه هائی که در آن حدود جاری است غالباً از نقاطی سر چشمه میگیرد که در تصرف ایرانیان بوده و صاحبان حقیقی آن آبها اینان میباشند . اما چون در آن نواحی باران کم میبارد و تابستان بشدت سوزان است آب باندازه کافی برای استفاده تمام ساکنین ایرانی و ترکمان یافت نمی شود. بنابر این در میان کسانیکه در قسمت علیای آبها سکني دارند با مردمی که در قسمت سفلی ساکن میباشند همیشه در سر آب کشمکش بوده است . هرزمان درایران حکومت قوی بوده زارعین ایرانی که در قسمت بالای آبها زراعت میکنند از تمام آبهای سرحدی استفاده کرده در طول رودخانه ها سرازیر شده سد ها بسته ، مجاری ساخته و در اطراف آنها اراضی زراعتی را وسعت داده اند . در ایامی که دولت ایران در منتها درجه قدرت بود ایرانیان تمام دامن کوه را متصرف شده و ترکمنها بطرف صحرا و کویر ترکستان رانده شده بودند. یك رشته قلاع و بلاد ترکمنها را از اراضی زراعتی جدا میکرد . اما هر زمان هم سوار های ترکمان رخنه ای در آبادیهای ایران میکردند بداخل مملکت پیش رفته ، بقتل وغارت و خرابی وحشیانه میپرداختند و اموال و اسرای زیاد باخود میبردند. بعد از آنکه عده زیادی از ترکمنها تبعه روس شدندبعضی ازسرچشمه ها بآنها تعلق گرفت وازحیث آب تااندازه ای آسوده گردیدند. . . (١) درقرن اخیر کهقدرت ایران روبضعف شدید گذاشتهبود ترکمنها یکباره چیره شده وهرروزه اسباب زحمت بودندتااینکه روسها اقتدار خودرا درآن نواحی بسط دادند . اما عده ای از آنها که در خاك ایران سکنی دارند مسلح هستند و باید فکری برای گرفتن اسلحه آنها نمود .

---

[١] برخی از اطلاعات فوق از کتاب جغرافیای الیزه رکلوس *Elisée Reclus* اقتباس کردید .

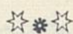
☆*☆

٤ — فوت لارد کرزن

یکی از وقایع مهم بهار امسال فوت لارد کرزن معروف میباشدکه در ایران همه اسم اورا شنیده اند . ما مقالهٔ مفصلی در شرح احوال و سیاست او نسبت بایران درشماره (۳۲۳) گرامی روزنامه « شفق سرخ » (بکم اردی بهشت) منتشر کردیم . بواسطهٔ ضیق صفحات و برای اجتناب از تکرار تمام مطالب آن مقاله را در اینجا نقل نمیکنیم . بعد از نگارش آن مقاله جرائد اروپا رسید و مقالات زیاد درفوت کرزن داشت . اما آنطور که ما امیدوار بودیم راجع بسیاست او درایران بحث نکرده بودند و چیز تازه ای نبود که اضافه نمائیم . برای مختصر اطلاع خوانندگان و ضبط در مجله چند سطری کافی است .

لارد کرزن (G.N.Curzon) در ۱۱ ژانویه ۱۸۵۹ م تولد شده ودر ۲۰ مارس ۱۹۲۵ وفات کرد . ازاینقرار شصت و شش‌سال ازعمرش گذشته بود . تحصیلات خود را دردارالعلوم شهر اکسفورد [Oxford] بپایان رسانید . در سال ۱۸۸۵ یکی‌از منشی های مخصوص لارد (سالیسبری) بود وسال بعد بعضویت مجلس شورای انکلستان انتخاب شد . در سال ۱۸۸۸ سفری بمستملکات آسیائی روسیه نموده و کتابی درتحت عنوان (روسیه وآسیای وسطی) از این مسافرت بیادکار گذاشت . یك سال بعد در ۱۸۸۹ بسمت مخبر روزنامه تیمس بایران آمده وشش ماه‌در این مملکت توقف نمود . هفده مکتوب راجع باوضاع ایران بجریدهٔ مذکور فرستاد که از نوامبر ۱۸۸۹ تا آوریل سال بعد در شماره های مختلف آن مندرج است . اما لارد کرزن از این مسافرت خود یادکار بزرگتری باقی گذاشته است وآن کتاب (ایران ومسئله ایران) تالیف اوست که دردوجلد در سال ۱۸۹۲ منتشر گردید . در سال ۱۸۹۱ معاون وزارت هندوستان ، در ۱۸۹۵ معاون وزارت خارجه و در

۱۸۹۸ نایب السلطنه هندوستان شد و بلقب لردی نائل گردید . در زمان فرمانفرمائی هندوستان درسال ۱۹۰۳ سفری بخلیج فارس آمد . در ۱۹۰۵ از نیابت سلطنت هندوستان استعفا داد و بانکلستان باز گشت . در ۱۹۰۸ بعضویت در مجلس اعیان انتخاب شد . در سال ۱۹۱۵ داخل درکابینه اسکویث Asquith ودر ۱۹۱۶ عضو کابینه لاید جارج Lloyd George گردید وسمت وزیر نماینده دولت در مجلس اعیان داشت (۱) اما در اکتبر ۱۹۱۹ بجای لارد بالفور Balfour بسمت وزارت خارجه انتخاب شد . بعد از افتادن کابینه ائتلاف که درزیر ریاست لاید جارج بود باز درکابینه های محافظه کار که یکی بعد دیگری در زیر ریاست بنارلا Bonar Law و بالدوین Baldwin تشکیل شد بمقام وزارت خارجه باقی بود و چهار سال در این وزارت خانه دوام کرد . بعداز سقوط کابینه بالدوین وروی کارآمدن ماکدونالد Mac Donald و کارگرها او نیز از کار افتاد . ولی بعد از شکست کارگرها در انتخابات اخیر و تشکیل کابینه جدید محافظه‌کار باز بعضویت در هیئت دولت انتخاب شد ولي نه بمقام وزارتخارجه بلکه بسمت وزیر نماینده دولت در مجلس اعیان، و تا موقع مرگ باین سمت باقي بود.



لارد کرزن ناطق فصیح ، نویسنده زبردست و مرد سیاسی مهمی بود، ولی با وجود اینکه سالها معاون و وزیر خارجه بود دیپلمات خوبي معرفی نشده است . درعقاید سیاسی فوق‌العاده محکم و در وطن پرستی بی نظیر بود . سیاست ضد روسی او از نطق و نگارشش تراوش مینمود. بعد از ختم جنك در روابط با فرانسه روی چندان موافقتی باین دولت نشان نمیداد ، بطوریکه جرائد فرانسه هم از مرك او اظهار تأسف زیادی ننمودند . عقیده سیاسی او راجع بایران دو موقع از همه وقت زیادتر

(1) Lord President of The Council, Leader of the House of Lords.

روشن و قطعی است : یکی در موقع قرار داد روس و انکلیس ۱۹۰۷ راجع بتقسیم ایران بمناطق نفوذ و دیگر در سال ۱۹۱۹ هنکام بستن قرارداد انکلیس و ایران. در وحله اول لارد کرزن با سیاست رسمی دولت خود موافق نبوده و شدیداً با قرار داد ۱۹۰۷ مخالفت کرد. درنوبت دوم خود او عضو کابینه وملهم قرار داد بود . (قرار داد ۱۹۱۹ درنهم اوت در زمان وزارتخارجه بالفور بسته شد و لارد کرزن قریب دوماه بعد یعنی در اکتبر وزیر خارجه گردید . اما قبلا هم چون عضو مهم کابینه بود و تخصص در مسائل هند وایران داشت نفوذ زیاد او در سیاست شرقی حکومت انکلیس غیر قابل تردید است ، بطوریکه میتوان قرار داد ۱۹۱۹ را زائیده فکر او دانست .) برای اطلاعات زیاد تر راجع بسیاست لارد کرزن درایران رجوع شود بمقاله مندرج در شفق‌سرخ . یك نکته را که ناگفته نمیتوانیم گذاشت این است که جریده مهم لندن (تیمس) در مقاله مفصلی که راجع بفوت و سیاست لارد کرزن نوشته یك کلمه در خصوص قرار داد ۱۹۱۹ ذکر ننموده بود . آیا باید تصور کرد بواسطه آنست که در آن موقع لارد متوفی با اینکه عضو کابینه بود مقام وزارت خارجه را نداشت ؟ یا اینکه انگلیسها میل دارند پس از این حتی المقدور ذکری هم از آن بمیان نیاید ؟ بهر حال ما اینرا بفال نیك میگیریم .

(در یکی از شماره‌های بعد عکس لارد کرزن چاپ خواهد شد)

☆☆☆

٥ ـ نطق بالفور و کنفرانس اسلحه

بعد از فوت لارد کرزن لارد بالفور که در موقع عقد قرار داد ایران و انگلیس ۱۹۱۹ وزیر خارجه بود بجای او منسوب گردید. این شخص نیز از رجال مهم انگلیس است. سالها در پارلمان لندن عضویت داشته ، گاهی رئیس اکثریت و زمانی قائد اقلیت بوده است. در بیشتر وزارت خانه های مهم انگلستان وزیر شده ، حتی در بیست و سه سال قبل (از

۱۹۰۲ تا ۱۹۰۵) رئیس الوزراء بوده و بعد باز مکرر بوزارت رسیده است. مثل همه رجال سیاسی اروپا تالیفات بیشمار دارد واز دارالعلومهای مختلف بدیپلم دکتر افتخاری نائل گردیده است.

اخیرا لارد بالفور در جواب لاردلمینگتن Lamington رئیس «انجمن ایران» در لندن که عضو مجلس اعیان است در مجلس مذکور نطقی راجع بایران نموده است. قسمت اخیر آن که مربوط بروابط ایران وانکلیس است بموجب خلاصه تلگرافی روتر بقرار ذیل میباشد:

« تنها سیاست انکلیس در زمان هر حکومتی این بود که ایران را
« آزاد و مستقل مشاهده کند. ما [انگلستان] مایلیم که با آن مملکت
« [ایران] مثل همسایه با شرایط مساوی رفتار نمائیم، زیرا استقامت، تمدن
« و قدرت او را همیشه ضامن منافع عمومی شرق تا آنجا که مربوط
« بمنافع ما است میدانیم. ما مسرت داریم که استقلال ایران تامین شده واین
« مملکت رو بآبادیست.»

در اینکه این اواخر سیاست انکلیس نسبت بایران روش پسندیده تری بخود گرفته از روی قرائن خارجی گویا مورد تردید نباشد و جای تعجب هم نیست، زیرا باندازه کافی دولت بریطانیای عظمی از بعضی سیاست ها نتیجه نامطلوب گرفته و وقت است که جبران نماید. اما اینکه «تنها سیاست انکلیس در زمان هر حکومتی این بود که ایرانیان را آزاد و مستقل مشاهده کند» با وجود معاهده ۱۹۰۷ و قرار داد ۱۹۱۹ که خود لارد بالفورعاقد آن بود ما نمیتوانیم تصدیق کنیم. اگر گفته بود «منفعت انکلیس» یا «آرزوی انکلیس» چنین بود مسئله فرق میکرد و میتوانستیم فرض کنیم که قضایای دیگری مانع بوده که «سیاست انکلیس» هم چنان باشد.

بهر حال، اینکه تمدن، قدرت و بقای ایران را برای تأمین مصالح انکلیس در شرق مفید دانسته اند عین حقیقت است و امیدواریم در آینده همه وقت این گفتار راست باشد. قریب پنجاه سال پیش یك نفر مورخ انکلیسی بمناسبت حمله ای که قشون ایران بتحریك ررسها بهرات

نموده بود، بدون پیچ و خم دیپلماسی روشنتر این مطلب را در کتاب خود مینویسد :

« انکلیس همیشه بایران نصیحت میکرد که نظر خود را بطرف اصلاحات داخلی
« متوجه سازد و ویرا از مسخر کردن اراضی خارجی توبیخ مینمود . این
« منفعت مسلم انکلستان بود که ایران یك دولت قوی و آباد بشود و نمی
« خواست قوای خود را بواسطه جنکهای بیهوده خارجی تضعیف نماید . اما
« روسیه منفعت دیکری داشت . این دولت جاه طلب میدانست که اگر شاه
« مغلوب شود ضعیف خواهد شد و روسیه آسانتر میتواند باو حمله نماید . و
« اگر فاتح گردد میانه او با انکلستان بهم خواهد خورد . در هر دو حال
« فایده را روسیه میبرد . بکارکنان او دراین زمینه تعلیمات داده شده بود .
« اما از برای انکلستان غیر ممکن بود هرات « کلید هندوستان » را رها
« کند تا بدست دولتی بیفتد که روسیه هادی و مشاور اوست » (۱)



چقدر باعث مسرت و امیدواری بود اگر بیانات لارد محترم هیچوقت عملا تکذیب نمیشد ! اما مخالفت نمایندگان انگلیس در کنفرانس اسلحه ژنو با مصالح ایران، فقط چند هفته بعد از آن نطق، سبب کمال تعجب است . بنا بر اطلاعات خصوصی که از ژنو بما رسیده سر پرسی کاکس (۱) وزیر مختار سابق در طهران و عاقد قرار داد ۱۹۱۹ که جزء هیئت نمایندگان انگلیس در کنفرانس ژنو است در طی نطقی که در کمیسیون عمومی نموده گفته است که ایرانیها بچه های خودرا میفروشند و اسلحه میخرند ! این لحن زننده باعث شده است که نمایندگان ایران، بعد از نطقی که سرتیپ حبیب الله خان شیبانی در ردّ بیانات کاکس نموده و اثر آنرا خنثی کرده است، از کنفرانس خارج شوند ... امیدواریم که انگلیسها آنطور که آرزو و اعتقاد ماست منفعت عالي خود را در شرق وسطی در تقویت ایران تشخیص داده و از تند رویهاي سیاسیون «استعماری»

(۱) تاریخ ایران بانگلیسی تالیف مرکهام Markham چاپ لندن ۱۸۷۴ صفحه ۴۷۵ و بعد .

و«هندی ماب» خود جلوگیری نمایند . چون ماجداً صلاح ایران را در حفظ روابط دوستانه با دولت انکلیس میدانیم ، با اینکه این پیش آمد نا گوار احساسات ما را هم مانند سایر ایرانیان شدیداً تحریك کرده ، جلو قلم را نکاه داشته ، انتظار داریم که دیپلماسی انکلیس باحسن سیاست این واقعه تأسف آور را جبران کرده کدورت افکار را رفع نماید .

٦ ـ الغاء القاب

دیگر از پیش آمد های در خور اشاره تصمیمی است که ، کنکاشستان ایران در الغاء القاب گرفته است . اهمیت آن هنکامی خواهدبود که مانند قانون جامه وطنی لفظ بي معنی نباشد . القاب بی مفاد و بی مناسبتی که از زمان ناصرالدین شاه ببعد بیش از اندازه رواج گرفته ، گذشته از اینکه در پیش بیگانگان اسباب شرمساری بود ، برای مملکت هم ضررهای بیشمار داشت . مخصوصاً يك مشت مردم نا لایق و بد سابقه بگفته فرنگیها «ماسك» لقب را بچهره خود میگذاشتند و بوسائل گونا گون استفاده و سوء استفاده میکردند . راست است که چند نفري هم سزاوار دارای لقب شده بودند وشاید بنگاه نخست گمان کنند که الغاء القاب زیانی بانان رسانده است ، ولي چون بدیده تحقیق بنگریم آشکار خواهد شد که اینگونه لقب ها از بس پست شده دیگر برای هیچکس سرفرازی نداشت . تنها برای کسانیکه يك عمر و خاندان آنان يك قرن داراي لقبی بوده وبآن نامیده میشدند الغاء القاب بي‌زیان واقعی نیست و بدان ماند که تغییر نام داده باشند . اما از آنجا که یکروز این کار میبایست انجام گیرد هر زمان بود اینگونه زیان را ناچار در بر داشت . اگر چه بعضی میگویند الغاء القاب « اصلاحی» نیست ، اهمیتی ندارد و کارهاي مهمتر داشتیم ، با اینهمه ما آنرا بی اهمیت نمیدانیم . مخصوصاً چون مجلس با يك سرعت در خور افرینی این کار را انجام داد و راستی اوقات مجلسیان در نشستهای بیشمار صرف آن نشد و خرجی نیز بان تعلق نکرفت ، نمیتوان گفت که این کار کوچك نگذاشت اصلاحات بزرکتری انجام گیرد .

. اما بگمان ما این اصلاح هر قدر لازم بود باز کافي نمی باشد . باید تمام الفاظ پوچ و عنوانهای بي معني را از میان برد . کلمات «میرزا» ، «خان» و مانند آنها چه فایده دارد ؟ چه زیان داشت اگر ما هم مانند ملتهای دیگر بیك اسم شخصي و نام خانوادگی بی میرزا و خان و مانند آنها قناعت میکردیم ؟ این عنوانهای دروغی از رسمی و غیررسمی که روی پاکت یا در سرنامه مینگارند چه معنی دارد ؟ « حضور مبارك بندگان حضرت مستطاب اجل امجد اکرم افخم امنع ارفع اعظم اشرف اقدس . . . . » یا « خدمت ذی عنایت جناب مستطاب فخامت نصاب . . . مستغنی الالقاب (!) عمدة الاجله و الاعیان اشرف الحاج والتجار . . . » یا « خدمت علیا حضرت معظمه مکرمه محترمه مخدره . . . دامت عفتها ! » یعنی چه ؟ (اگرچه زنها باید عفیف و با عصمت باشند ولی دعا بدوام عفت و عصمت نمودن در پیش باسواد های آنها یکنوع بی ادبی شمرده خواهدشد . این مانند آنست که مردی را دعا بدوام و ازدیاد غیرت بنمائیم ؟)

از همه بامزه تر عنوانهای وزارتخانه ها وادارات دولتي است : « وزارت جلیله پست و تلگراف » یا « مقام منیع وزارت جلیله عدلیه اعظم » . ولي مسخره واقعی « پستخانه مبارکه ! » است ، مخصوصاً برای آن « ه » آخر مبارك .

برای منسوخ کردن این تعارفات دروغی که جز ضایع کردن وقت و مشکل نمودن تکلیف مردم فایده دیگری ندارد چند دقیقه بیشتر لازم نیست : دولت باید تصمیم بگیرد و بپستخانه امر نماید که پاکتها را تنها با کلمه « آقا » برای عموم و جناب یا حضرت (اگر لازم بدانند) برای مقامات معینی بپذیرد . اگر گفتیم حکومت بتنهائی میتواند این تصمیم را بگیرد برای این است که این مسئله گذشته از جنبه اجتماعی دارای جنبه اداری هم برای پستخانه میباشد ، زیرا کار مستخدمین آن وزارتخانه را خیلی آسان خواهد نمود . این قید که

باید اسامی را ساده نوشت مانند بعضی شرائط دیگر از قبیل نوشتن اسم شهر و آدرس روی پاکت میباشد که در صورت رعایت نکردن پستخانه حق خواهدداشت نپذیرد. ما مخصوصاً نظر آقای وزیر پست وتلگراف را باین نکته جلب میکنیم و امیدواریم که ایشان دولت را متوجه باین امر نمایند. جراید هم میتوانند کمك کنند، یعنی مردم را تشویق بعدم استعمال این عناوین نمایند و پوچ بودن این کلمات را برای خوانندکان خود مجسم سازند... ولی شرط نخست اینست که دیگر خودشان در جرائد خود «مدیر روشن ضمیر» و مانند آن ننویسند.

من یقین دارم که همه مردم ازاین کلمات توخالی بیزار هستند و در پی بهانه ای میباشند که استعمال نکنند، ولی امروز نوشتن آنها نه تنها یك تکلف بلکه تکلیفی شده است.

باز یاد آور شویم تا خرده گیران گمان نکنند که ما میگوئیم بوسیله منسوخ شدن این تعارفات دروغی ایران اصلاح خواهد شد. خیر، ما میگوئیم خود این یك عیب و ننکی میان هزارهاست و باید کوشش کرد که یکی یکی ازمیان برود. معهذا این سنخ مفاسد که بنظر عموم کوچك وبی اهمیت است در نهانی زاینده و نگاهدارنده مفاسد دیگری میباشد.

۷ ـ مجمع اقتصاد

اخیراً گروهی از تجار بنام «مجمع اقتصاد» تشکیل جمعیتی داده و در صدد پیش بردن مرام خیلی مفید خود هستند. بعد از آنکه در نتیجه پیشنهاد و پافشاری این جمعیت محترم دولت لایحه انحصار قند و چاهی را برای ایجاد راه آهن بمجلس برد وبتصویب رسانید، اینك مجمع مذکور اقدام برای الغاء امتیازات اقتصادی و منع ورود اجناس «لوکس» نموده است. از قراریکه شنیده شد مسئله نفط، تأسیس مدرسه تجارت، سیاست گمرکی ومسائل اقتصادی دیگر هم جزو پروگرام آن جمعیت است. مافوق العاده از تشکیل آن خرسندیم و امیدواریم که بمقاصد عالی خود نائل گردد.

دکتر افشار